

خط مشی اوپاما در قبال ایران

هوشنگ امیراحمدی

تعداد بازدید: ۳۶۷۵

تاریخ انتشار: ۱۹۰۰۱ - ۲۳ اسفند ۱۳۸۷

کد خبر: ۴۰۴۸۵

نام هوشنگ امیر احمدی با موضوع روابط ایران و آمریکا گره خورده است و درحالی که بسیاری او را نفوذی آمریکا و دلال رابطه ایران و آمریکا می‌دانند، وی خود را عنصری و طن‌دوست و متمایل به خدمت و اثرگذاری برای ایران می‌داند. با همه این احوال، در زمینه بررسی دقیق‌تر و شفاف‌تر رابطه یا عدم رابطه ایران و ایالات متحده نمی‌توان امیراحمدی را از حیز انتفاع ساقط دانست و با توجه به ارتباط نزدیک وی با برخی سیاستمداران آمریکایی، بایستی تئوری‌ها و رهیافت‌های بین دوکشور جمهوری اسلامی و ایالات متحده را از دریچه نگاه هوشنگ امیراحمدی نیز مورد امعان نظر و توجه قرار داد.

از همین رو آنچه در پی می‌آید، مقاله‌ای است که به درخواست امیراحمدی در سایت «تابناک» منتشر می‌شود و هر چند برخی فرازهای مهم آن - به ویژه درباره انرژی هسته‌ای و تخاصم ایران و آمریکا - مورد قبول گردانندگان سایت نبوده و با خط مشی تبیین شده از جانب رهبری انقلاب همخوانی ندارد، اما به دلیل تضارب آرا و اطلاع خوانندگان از خواسته‌های بی‌پیرایه غرب از ایران، این مقاله منتشر می‌شود. بدیهی است که هر نوع انتقاد و چالش نوشتاری سازنده‌ای می‌تواند رهگشای مباحث علمی ظرفیت‌تر و برای عموم، مفیدتر باشد.

خط‌مشی پیشنهادی به اوپاما برای به‌کرد روابط ایالات متحده و ایران مقاله رسمی شورای آمریکاییان و ایرانیان

خلاصه

پیگیری مستمر دیپلماسی فشار مبتنی بر روش «تنبیه و تشویق» و تهدید مداوم به اقدام نظامی در قبال ایران - اعلام اینکه «تمام گزینه همچنان حفظ شده‌اند» - به تحقق اهداف اعلام شده یعنی دگرگون‌سازی رفتار ایران در مواردی چون غنی‌سازی اورانیوم، پشتیبانی از «تروریسم»، مخالفت با صلح خاورمیانه و رعایت حقوق بشر نینجامیده است. انگاره‌های نادرست در باره ایران، فقدان شناخت کامل از جمهوری اسلامی و نداشتن تعریفی روشن از مسائل بین دو حکومت ویژگی اصلی این رویکردها است. در این خط‌مشی‌ها به این نکته نیز توجه نشده است که وضعیت حاکم کنونی یعنی حالت «نه جنگ نه صلح» تا وقتی که آمریکا با ایران دشمنی می‌کند بهترین گزینه جمهوری اسلامی در روابط با ایالات متحده است.



خیلی مهمتر، این خط‌مشی‌ها، رسمی یا پیشنهادی، نتوانسته‌اند رابطه ایده‌آلی بین ایران و آمریکا ترسیم کنند که آمریکا باید بخواهد در پایان مذاکرات موفقیت آمیزش روی مسائل خود با ایران حاصل گردد. آیا آمریکا باید از اینکه مسائل فی مابین را در جهت رضایت کامل خود حل کرده خوشنود باشد در حالیکه، مثلاً، ایران در همان حال با رقبای آینده آمریکا برای رهبری

منطقه و جهان، نظیر روسیه و چین، پیمانهای راهبردی بسته است؟ آیا ایران بعنوان یکی از بزرگترین و قدیمیترین کشورها در منطقه، و بعنوان کشوری که در وسط مهمترین منطقه انرژی دار دنیا نشسته است، یعنی دریای مازندران و خلیج فارس، برای آمریکا اهمیت راهبردی دارد؟ آیا ایران به عنوان کشور استعدادهای فرهنگ، قطب عظیم منطقه‌ای، دارنده ذخائر عظیم نفت و گاز، و بعنوان یک بازار بزرگ هیچ ارزش راهبردی‌ای برای آمریکا دارد؟ متأسفانه، خط‌مشی‌های موجود به این واقعیت‌ها بی‌توجه هستند.

اگر ایالات متحده به طور جدی در پی به‌کرد روابط خویش با ایران است و می‌خواهد که از ایران یک شریک راهبردی بسازد، باید در مورد نگرش و خط‌مشی خود در قبال ایران «تغییر پارادایم» دهد. این تغییر پارادایم باید طی یک سخنرانی پیام‌آور و آینده‌نگر رئیس‌جمهور باراک حسین اوپاما بازتاب یابد و فرض‌های معقول‌تری از قدرت و مقاصد ایران، شناخت بهتری از نگرانی‌ها و تمایل‌های تهران و تعریفی هم‌پذیر از معضلات روابط دو کشور به دست دهد. این تغییر پارادایم باید با درهم شکستن بن بست ده‌ساله و فلج کننده حالت «نه جنگ نه صلح» در این روابط و بدست دادن یک تعریف مشخص برای یک ایران ایده آل آمریکا آغاز شود. این اقدام بخشی از «پیشروی بزرگ» به جلو است که باید مشکل وضع موجود و نبود یک نگرش روشن را حل کرده و شامل برنامه‌های تشویقی جسورانه و هدف‌مند کمک مادی هم بشود.

اعلام این که ایران از نظر ایالات متحده «کشوری عادی» و دارای «رژیمی عادی» است و از همین منظر با ایران

رفتار خواهد شد «بهاي» مشخصي است که ایالات متحده باید بپردازد. همچنین ایالات متحده باید بپذیرد که، برخلاف استدلال اصحاب خطمشی تحديد نفوذ و توسل به نیروی نظامی، ایران قوی مساوی ایران خطرناک نیست. امریکا باید در تعریف معضلات بین دو کشور به ویژه «تروریسم» ایران را نیز دخالت دهد و خطمشی خود را به صورت تعاملی و در چارچوب رهیافت منطقه‌ای فراخ‌تری تدوین کند که منافع متقابل و ذینفعان اصلی را هم دربرگیرد. خطمشی جدید ایالات متحده در قبال ایران باید بتواند ایران را بعنوان یک شریک راهبردی در آینده تجسم کند نه اینکه از آن بخواهد یک کشور خوبرفتار و یا دست نشانده بسازد. تنها چنین سیاستی برای دولت ایران قابل قبول و برای مردم ایران جذاب خواهد بود.

پشتیبانی از موضع اتحادیه عرب و سازمان کنفرانس اسلامی (سکا=OIC) و پرهیز از تخریب آن نیز «بهاي» است که ایران باید بپردازد. این سازمان‌ها راهکار دودولتی مبتنی بر قطعنامه‌های ۲۴۲ و ۲۲۸ سازمان ملل را برای مناقشه اسرائیل - فلسطین پذیرفته‌اند. همچنین به شرط آن که ایالات متحده حماس و حزب‌الله را از فهرست گروه‌های «تروریست» خارج کند (که در این صورت آنها باید دست از به‌کارگیری خشونت علیه اسرائیل بردارند) ایران هم پشتیبانی نظامی از آنها را متوقف نماید و به پشتیبانی غیرنظامی بسنده کند. در مورد برنامه‌های هسته‌ای نیز ایران باید، با حفظ حق استفاده از فناوری هسته‌ای در مقاصد غیرنظامی، غنی‌سازی اورانیوم را به مدت از پیش تعیین شده‌ای «متوقف» کند. آخرین اما نه کم اهمیت‌ترین نکته هم این است که جمهوری اسلامی باید، بر پایه الزامات عضویت در اتحادیه بین‌المجالس و سازمان ملل، انتخابات داخلی را به صورت آزاد و بی‌طرفانه برگزار کند.

یکی از معضلات عمده رابطه ایران و آمریکا پیدا کردن یک روش مناسب برای تشویق کردن ایران به شروع گفت‌وگو بوده است. در واقع، در رابطه ایران و آمریکا یافتن این روش مشکل‌زا تر است تا حل مسائلی که بین آنان وجود دارد. در صفحاتی که در پی می‌آید، این مقاله یک مدل واقع‌بینانه اما تا حدی جاه طلبانه را پیشنهاد میکند که قادر است با موفقیت ایران را تشویق به گفت‌وگو با آمریکا بکند. در چارچوب این مدل آنوقت سیاست‌گذاران میتوانند ابزارهای لازم را برای مذاکرات موفق روی مسائل مشخص یکی بعد از دیگری بکار بگیرند. در شروع، این چارچوب دیپلماسی فشار کنونی و پیشنهاد شده را به عنوان «راهی به ناکجاآباد» به چالش میکشد و رهیافت نظامی به عنوان «راهی به دوزخ» را مردود می‌شمارد. طی مقاله، دیپلماسی «راهی به سوی صلح» ارائه شده است که مبتنی بر نگرش و شناخت متفاوتی از ایران است و براساس شفافیت کامل و درگیر کردن همزمان دولت و ملت ایران پایه ریزی شده است.

در ادامه بحث خود، مقاله اجزای این دیپلماسی را به عنوان راهی به سوی صلح (در اینجا یعنی رابطه بهتر) تبیین می‌کند و این کار را با تصویر کردن ایران بعنوان یک شریک راهبردی و کنار گذاشتن گزینه «نه جنگ نه صلح» که در حال حاضر مورد علاقه ایران است آغاز می‌نماید. در بخش‌های بعدی، این نوشتار مولفه‌های اصلی یک خطمشی دو جانبه رفت و برگشتی و تمام-منطقه‌ای «پیشروی بزرگ» را ارائه میدهد که تکانه‌ای در مناقشه بین دو کشور پدید می‌آورد و ایران را متقاعد می‌کند که زمان گفت‌وگو و روابط بهتر و حتی «عادی» فرارسیده است. این مولفه‌ها عبارتند از «حرکت به سوی رواداری متقابل»، «ایراد سخنانی پیام آور و آینده نگر توسط اوپاما» و «نقشه راه جسورانه». به باور نگارنده این رهیافت بیش‌ترین مایه امیدواری را برای رفع اختلافات ایران و ایالات متحده از طریق دیپلماتیک در بر دارد و میتواند از ایران برای آمریکا یک شریک راهبردی بسازد. این خطمشی مورد قبول همه ذینفعان در رابطه خواهند بود چونکه رهیافتی تعاملی است و سهم مهمی از «پاداش صلح» را نصیب تمام آنان می‌کند.

دگرگونی حسن نیت به بار می‌آورد

ایران دشوارترین چالش و نویدبخش‌ترین فرصت برای فراخوان «تغییر» رئیس‌جمهور باراک اوپاما است. اما در حال حاضر همسئیری سیاسی ایالات متحده و ایران فروکش‌ناپذیر مانده است. رویکردهای یک‌جانبه و چندجانبه موجود در قبال ایران برای پرداختن به چالش ایران کارساز نیستند. پیش‌بینی می‌شود رئیس‌جمهور اوپاما در خطمشی ایالات متحده در قبال ایران تغییراتی ایجاد کند و بسیاری امیدوارند این تغییرات گشایشی واقع‌گرایانه برای به میدان آوردن جمهوری اسلامی باشد. هواداران جبهه‌های گوناگون و کارشناسان متعدد به شتاب در پی تجویز راهکارهای خود هستند. آنان را در کل می‌توان به دو گروه تقسیم کرد: (۱) هواداران دیپلماسی فشار، و (۲) مبلغان آمیزه‌ای از اعمال زور و دیپلماسی فشار. نقض مشترک این خطمشی‌های پیشنهادی عبارتند از: ناتوانی آنها در ارائه تصویری از ایران ایده آل آینده، نادرستی فرض‌هایشان در باره ایران، و در پیش گرفتن رهیافت یکسویه در تدوین خطمشی.

در عین حال، در ایران نیز حالت اضطراب‌آفرین «صبر و انتظار» برقرار است. از دید ایران، رئیس‌جمهور شدن اوپاما برای روابط ایران هم خطراتی دارد هم نویدهایی. اگر وعده تغییر که رئیس‌جمهور اوپاما سر داده است به معنای خطمشی جدیدی در راستای مثبت و واقع‌گرایانه در قبال ایران باشد، آن گاه امکان بهبود روابط بین دو کشور وجود خواهد داشت؛ وگرنه نگرانی رهبران جمهوری اسلامی این است که، با افزایش گزاف انتظارات در مورد گشایش، همسئیری شدت بیش‌تری پیدا کند. رهبران ایران همچنین نگران آن هستند که آقای اوپاما نتواند درک کند که همسئیری دو کشور فقط در «معضلاتی» اندک ریشه ندارد، بلکه ناشی از اختلافاتی بنیادی بین تهران و واشنگتن هم هست که با تغییر تاکتیک خطمشی نمی‌توان به آنها پرداخت. البته رهبران ایران در حال حاضر به دقت به تمامی سخنان واشنگتن گوش سپرده‌اند و بدشان نمی‌آید که فکر کنند آقای اوپاما در پی اجرای رهیافتی جدید و واقع‌گرایانه‌تر در قبال ایران است و تمام نشانه‌ها حاکی از آن است که تهران به تغییر «راهبردی» خطمشی ایالات متحده واکنش مثبت نشان می‌دهد.

بسیست سال از سی و پنج سالی را که در ایالات متحده زندگی کرده‌ام صرف بررسی روابط ایالات متحده و ایران و جست‌وجوی فعالانه برای رسیدن به راهی برای حل و فصل محترمانه این همسئیری شده است. شورای

آمریکائیان و ایرانیان (AIC) که سازمانی غیر انتفاعی و پایه‌گذاری شده در سال ۱۹۹۱ است به افزایش روابط مثبت بین ایالات متحده و ایران کمک‌های بزرگی کرده است. ما همراه با دیگر سازمان‌های هوادار «صلح و حل اختلاف» با چالش‌های تدوین نقشه راه که انجام پذیر باشد دست و پنجه نرم کرده‌ایم. دو دولت ایران و ایالات متحده نیز افتان و خیزان گام‌هایی برداشته‌اند. در سال ۲۰۰۸ با استفاده از مرخصی پژوهشی دانشگاهم، رانگزر، پنج بار به ایران سفر کردم و جمعا بیش از چهار ماه در ایران وقت گذاشتم تا بلکه سرخ‌های عمیق‌تر علت ناتوانی یا بی‌میلی دو کشور برای حل این همسستی‌فزاينده را پیدا کنم. با مقامات حکومتی، روسای شرکت‌ها و مقامات مذهبی و همچنین رهبران گروه‌های معارض اما وفادار به نظام، ائتلاف‌های جامعه مدنی و شهروندان عادی صحبت کردم.

یافته‌هایم را در این مقاله رسمی شورای روابط ایران و آمریکا که حاوی پیشنهاد «خطمشی اوباما در قبال ایران» است عرضه می‌کنم. این پیشنهاد، در صورت پذیرشش از سوی دولت جدید ایالات متحده، ماهیت روابط ایالات متحده و ایران را بهبود خواهد بخشید. مقاله بر آن است که بنیانهای مفهومی و رویه‌ای خطمشی‌های ایالات متحده در قبال ایران ایراد دار ند، زیرا بر مفروضاتی ناکامل و شناختی محدود از نگرانی‌ها، قدرت، مقاصد و گزینه‌های جمهوری اسلامی برای ایجاد روابط عادی با ایالات متحده اتکا دارند. اگر دولت اوباما در پی تغییر «بدرقاریهای» ایران و برقراری دوباره همکاری بین دوکشور باشد، اساسی‌ترین گامی که می‌تواند بردارد تصحیح این مفروضات و تدوین «پارادایم جدید سیاستگذاری» در قبال ایران است. این پارادایم باید طی یک فرایند سیاستگذاری «تعاملی» که دربرگیرنده ایران و سایر ذینفعان روابط ایران و آمریکا باشد شکل گیرد.

استدلال اصلی مقاله این است که تمام مسائل بین ایالات متحده و ایران ماهیت منطقه‌ای-جهانی دارند و قابل مذاکره هستند؛ از اینرو می‌توان به این مسائل شکلی داد که زمینه‌های مشترک همکاری سازنده را فراهم آورد. بنابراین اگر ایران از توجه به درخواست‌های ایالات متحده برای «تعلیق» غنی‌سازی اورانیوم، توقف پشتیبانی نظامی از حماس و حزب الله، پایان دادن به مخالفت با «صلح» خاورمیانه و بهکرد وضعیت حقوق بشر سرراز می‌زند به خاطر «مذاکره ناپذیر» انگاشتن این موارد نیست. مخالفت جمهوری اسلامی بیشتر در نگرانی از قصد ایالات متحده در آسیب زدن به رژیم ایران، بی‌زاری از دیدگاه‌های مسلط در ایالات متحده در قبال قدرت و مقاصد ایران و ناراحتی از بی‌توجهی ایالات متحده به نگرانی‌ها و علایق ایران ریشه دارد. نکته مهم‌تر این است که رهبران جمهوری اسلامی بر این باورند که ایالات متحده عزم خود را جزم کرده است تا حکومت دینی ایران را سرنگون کند و حکومت غیردینی «دست‌نشانده‌ای» به جای آن بر سر کار آورد. آنان به عنوان شاهد خطمشی «تغییررژیم»، تلاش‌های فراوان آمریکا جهت سرنگونی، محدودسازی و فلج کردن نظام جمهوری اسلامی انگشت می‌نهند. رهبران ایران همچنین معتقدند اگر هم امکان تغییر این قصد آمریکا در مورد جمهوری اسلامی را نداشته باشند، می‌توانند قابلیت ایالات متحده برای تغییر رژیم ایران را به حداقل برسانند. به نظر آنان در مقایسه با حالت «نه جنگ نه صلح» همسستی‌شدید یا روابط عادی فرصت بیشترتری برای ایالات متحده فراهم می‌کند تا رژیم‌شان را سرنگون کند (البته روابط عادی کمتر از همسستی‌شدید). راز تلاش‌های ۳۰ ساله جمهوری اسلامی برای حفظ وضعیت موجود «نه جنگ نه صلح» یا همان خطمشی تنش‌زدایی تهران نیز در همین است.

بنابراین، گام آغازین ایالات متحده برای بهکرد روابط نیز باید پایان دادن به حاکمیت وضعیت موجود «نه جنگ نه صلح» باشد. آمریکا باید شعار «همه گزینه‌ها روی میز است» را به شعار «همه گزینه‌ها روی میز است جز وضعیت نه جنگ نه صلح.» اگر ایالات متحده این دگرگونی کلیدی را در خطمشی خود ایجاد کند تنها دو راه برای ایران باقی می‌ماند: بهکرد روابط یا «تشدید تخاصم». روشن است که جمهوری اسلامی از پس آن برنمی‌آید که همسستی‌ری با ایالات متحده را تشدید کند و برای پرهیز از آن به هر کاری دست می‌زند. با این همه می‌توان پیش‌بینی کرد که ایران در برابر بهکرد روابط هم مقاومت کند مگر آن که متقاعد یا وادار به پذیرش این گزینه شود. دست‌یابی به این نتیجه در خطمشی جدید ایالات متحده میسر است به شرط آن که ایالات متحده برای پرداخت «بهای» بهکرد روابط با ایران آمادگی داشته باشد. کیفیت و کمیت پیشنهاد (راهبردی و مادی) ایالات متحده با بد آن قدر گیرایی داشته باشد که جمهوری اسلامی به علت منافع خویش یا هراس از شهروندان خسته از جنگ خود -- شهروندانی که به گونه‌ای فزاینده از انزوای بیش از پیش کشورشان ناراحت هستند -- نتواند از آن سرباززند.

بازنگری کامل در نگرش خود نسبت به قدرت، مقاصد، علایق و ظرفیت‌های ایران بعنوان یک شریک راهبردی می‌بایست جزو «بهای» باشد که ایالات متحده باید بابت رفع همسستی‌فزاينده‌اش با جمهوری اسلامی بپردازد. ایالات متحده و ایران در گام نخست باید برای رسیدن به تعریف یا شناخت مشترکی از «مشکلات» متقابل‌شان همکاری کنند. برای مثال آیا حماس و حزب الله به گفته ایالات متحده «تروریست» هستند یا به قول ایران «رزمندگان آزادی»؟ روشن است که تعریفی ظریف‌تر و واقع‌گرایانه‌تر لازم است. از این مهم‌تر، ایالات متحده باید با استدلال «ایران قوی برابر است با ایران خطرناک» مخالفت کند، دیدگاه «تغییر رژیم» را از خطمشی خود در قبال ایران حذف کند و نقش منطقه‌ای ایران را به رسمیت بشناسد و ترویج کند. «سخنرانی پیام آور و آینده نگر اوباما» می‌تواند نگرانی ایران را از خطمشی تغییر رژیم برطرف کند و خشم ایران از ایالات متحده را فرونشاند.

ایران نیز برای رسیدن به روابط بهتر با ایالات متحده باید «بهای» بپردازد که عبارت است از: پذیرش راهکار دودولتی برای مناقشه اسرائیل-فلسطین بر اساس قطعنامه‌های ۲۴۲ و ۲۴۸ سازمان ملل (در راستای مواضع سازمان کنفرانس اسلامی و اتحادیه عرب)، متوقف کردن پشتیبانی نظامی از حماس و حزب الله به شرط آن که ایالات متحده نیز «برچسب تروریسم» را به آنها نزند (اگر آنها واقعا دست از خشونت علیه اسرائیل بردارند)، تعلیق غنی‌سازی اورانیوم به مدتی محدود همراه با حفظ حق ایران برای ازسرگیری آن و رعایت اصل برگزاری «آزاد و بی‌طرفانه» انتخابات. ایران می‌تواند با این سازش‌های مشروط صلح را «خریداری» کند و تمام احتمالات دیپلماسی فشار یا توسل به نیروی نظامی علیه خود را از بین ببرد. سایر ذینفعان روابط ایران و ایالات متحده نیز باید از این معادله صلح پشتیبانی کنند زیرا ملاحظات و خواست‌های اصلی آنان را هم برآورده می‌کند.

به سوی پارادایم جدید

۱. دیپلماسی فشار ره به جایی نمی‌برد

رویکردهای یک‌جانبه و چندجانبه مبتنی بر دیپلماسی فشار در قبال ایران برای پرداختن به چالش ایران کارساز نیستند. پیش‌بینی می‌شود که رئیس‌جمهور اواما تغییراتی ایجاد کند و بسیاری امیدوارند که این تغییرات برای ایجاد کشایش کافی باشند. هواداران جبهه‌های گوناگون و کارشناسان متعدد در دانشگاهها و موسسات اندیشه پرور و نیز اصحاب رسانه‌ها مشغول به تجویز راهکار هستند. آنان را در کل می‌توان به دو گروه تقسیم کرد: (۱) هواداران دیپلماسی فشار (در معنای غیر تعاملی)، و (۲) هواداران آمیزه‌ای از توسل به نیروی نظامی و دیپلماسی فشار (یعنی ابتدا حمله و سپس مذاکره کردن). اکثریت اعضای این گروه‌ها معتقد هستند که دیپلماسی با جمهوری اسلامی باید عمدتاً «مخفی» انجام پذیرد. آنان اعتقادی به اهمیت شفافیت و نقش مردم ندارند.

اعضای گروه نخست، یعنی رهیافت دیپلماسی فشار، توصیه‌های متفاوتی ارائه می‌دهند: تحریم شدید و هدفمند، گفت‌وگوی مستقیم و بدون شرط، تشویق‌های مناسب، توافق‌های کلان، توافق‌های موردی، رهیافت یکپارچه منطقه‌ای، یا آمیزه‌ای از این موارد. جمعی از کارشناسان این گروه که مجدداً سربرآورده‌اند به غنی‌سازی اورانیوم محوریت می‌دهند و بر این امید هستند که ایالات متحده رهیافتی «مولد» در قبال این مسئله در پیش گیرد و توصیه می‌کنند که طرح ایجاد «کنسرسیوم» برای برنامه غنی‌سازی ایران پذیرفته شود. جناح دیگری از این گروه معتقدند باید از نبرد علیه افراط‌گرایی طالبان و القاعده در افغانستان، پاکستان، عراق و جاهای دیگر آغاز کرد زیرا معتقدند ایران و ایالات متحده در این زمینه‌ها منافع و مسئولیت‌های مشترکی دارند.

هواداران دیپلماسی فشار در مورد زمان‌بندی رفتن به سراغ ایران با هم اختلاف دارند. جناح ستیزه‌گرا معتقد است «نباید وقت را تلف کرد» زیرا ایران به سرعت در حال ساختن بمب اتمی است. این گروه خواستار آن است که به هر وسیله، از جمله «حملات موضعی دقیق»، جلوی ایران گرفته شود. اما بسیاری از لیبرال‌های هوادار همکاری جهانی نیز معتقدند هم اکنون باید صحبت با ایران را آغاز کرد زیرا ممکن است وقوع رخداد‌های پیش‌بینی نشده در ماه‌های آتی کار را دشوارتر کند. طبق استدلال این گروه می‌توان با ایران به شکلی باب صحبت را باز کرد که در دوران مبارزات انتخاباتی بیش از اندازه به نفع محمود احمدی‌نژاد تمام نشود. حتی به نظر برخی بهتر است گشودن باب صحبت با ایران طی دوران انتخابات آتی ریاست جمهوری صورت گیرد، زمانی که به‌کرد روابط با آمریکا موضوع روز است.

اما بعضی دیگر برآنند که دولت اواما باید منتظر بماند تا نتیجه انتخابات ریاست جمهوری ایران در ژوئن ۲۰۰۹ مشخص شود. هواداران رهیافت «صبر و انتظار» دوست ندارند پاداش زودتر از موعدی نصیب رئیس‌جمهور محمود احمدی‌نژاد شود و استدلال می‌کنند که نتیجه انتخابات آینده به هیچ وجه مشخص نیست. پیش‌بینی می‌شود احمدی‌نژاد برای انتخاب مجدد نبرد سختی در پیش داشته باشد. دلیل برخی دیگر هم برای این که دولت اواما نباید در ارتباط گرفتن با ایران شتاب کند این است که اوضاع اقتصادی ایران رو به وخامت می‌رود و با توجه به کاهش شدید درآمدهای نفتی وضعیت اقتصادی بدتر و انزوای مالی ایران تشدید می‌شود. طبق پیش‌بینی این گروه، با تشدید معضلات مالی و اقتصادی، ایران آسان‌تر تسلیم می‌شود. این انتظار برآورده نخواهد شد چونکه: اولاً اقتصاد ایران وابستگی چندان زیادی به درآمدهای نفتی ندارد، و ثانیاً، ایران ضعیف‌تأمیل کمتری خواهد داشت با آمریکا مذاکره کند. هرچه ایران قویتر باشد به همان اندازه آمادگی بیشتری برای رویارو شدن با آمریکا را خواهد داشت.

این کارشناسان در مورد طرف صحبت در ایران یا نقطه آغاز هم اختلاف دارند. توصیه برخی گفت‌وگوی رودرروی رهبران بلندپایه دوکشور است، درحالی که بعضی دیگر هم تبادل سردی زدا میان نمایندگان مجلس، مقامات تراز پایین یا شهروندان عادی را جهت آغاز کار ترجیح می‌دهند. در مورد این که باب صحبت با چه شخصی در ایران گشوده شود نیز اختلاف وجود دارد. آیا ایالات متحده باید به سراغ رهبر نظام آیت‌الله علی‌خامنه‌ای یا رئیس‌جمهور احمدی‌نژاد برود؟ اختلاف نظر دیگری که بین کارشناسان وجود دارد در مورد حضور مستقیم رئیس‌جمهور اواما در مذاکرات است. برخی با حضور مستقیم وی مخالفند و بعضی هم آن را تشویق می‌کنند تا بلکه رهبر ایران نیز به حضور مستقیم در مذاکرات ترغیب شود. تصادفاً، مگر اینکه رئیس‌جمهور اواما یک موضع شخصی مورد پسند بگیرد، آقای خامنه‌ای وارد میدان نخواهد شد.

دمکراتها نیز در برنامه حزب رویکرد خود را پیشنهاد کرده‌اند. پیشنهاد این است که، جهت ممانعت از دستیابی ایران به سلاح‌های اتمی، آغاز کار با «تحریم‌های سخت‌گیرانه تر و دیپلماسی فعال، مستقیم و بر پایه اصول در سطوح بالا و بدون پیش‌شرط» باشد. ایران در صورت تغییر خط‌مشی‌های خود «مشوق‌های مهمی» دریافت خواهد کرد؛ وگرنه ایالات متحده و متحدانش «فشار را به تدریج افزایش خواهند داد» و تحریم‌های یک‌جانبه و چندجانبه قوی‌تری را در پیش خواهند گرفت. در برنامه حزب «تمام گزینه‌های درون چنته» حفظ شده است. البته اصل مسئله‌دار «تمام گزینه‌ها» مولفه بارز رویکرد سیاست‌گذاری جورج بوش در دوران ریاست جمهوری‌اش نیز بود. نگرانی تهران این است که آقای اواما خط‌مشی‌های شکست خورده دولت پیشین را در پیش گیرد که بر فراخوان وی برای «تغییر» خط بطلان می‌کشد.

این رویکردها از چندین جنبه مهم دچار خطا هستند: (۱) معضل عدم پیشرفت در روابط ایالات متحده و ایران تا حد زیادی ناشی از مجموعه خط‌مشی‌های نادرست ایالات متحده در گذشته و حال است، (۲) ایران در صورتی به خط‌مشی محکم و به خوبی طراحی شده «تشویق و تنبیه» توجه می‌کند که همراه با پیشنهاد مذاکره مستقیم و بدون شرط باشد، (۳) مشکلات اقتصادی و قیمت رو به کاهش نفت در نهایت ایران را به زانو در می‌آورد، (۴) ایران دیگر به شدت دهه ۱۹۸۰ انقلابی نیست و بنابراین آمریکا‌ستیزی‌اش ساختگی است و فقط برای مصرف داخلی طراحی شده است، و (۵) تعریف ایران از مسائل بین دو کشور دست کم تاحدی با تعریف

ایالات متحده یکسان است.

در این رویکردها همچنین به چند واقعیت کلیدی بی توجهی شده است: (۱) رهبر قدرت صدور مجوز را در اختیار دارد و رئیس جمهور اقتدار مذاکره را، (۲) مسائل روابط ایران و ایالات متحده ماهیت منطقه‌ای-جهانی دارد و باید از همان منظر به آن نگریست، (۳) مذاکرات بین ایران و ایالات متحده باید حالت تعاملی داشته باشد و لاغیر، (۴) استدلال اصلی تهران در تن ندادن به روابط عادی با ایالات متحده این اعتقاد عمیق است که رابطه داشتن با واشنگتنی که از توجه به نگرانی‌های ایران سر باز می‌زند به زیان حکومت و انقلاب اسلامی است، و (۵) ایران در پی حفظ انقلاب اسلامی و حکومت دینی خود است نه رسیدن به منافع اقتصادی یا راهبردی (مانند تقویت نقش منطقه‌ای‌اش).

اساس توصیه‌های کارشناسان هم این است که مسئله غنی‌سازی اورانیوم در صدر تمام نگرانی‌های ایالات متحده از رفتارهای ایران قرار دارد. به نظر می‌رسد که تهران این فرض را هم نمی‌پذیرد و این مخالفت اساس مقاومت ایران در برابر آن دسته از قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل است که ایران را به تعلیق غنی‌سازی اورانیوم فرامی‌خواند. در عوض تهران معتقد است که نگرانی‌های اصلی ایالات متحده عبارتند از: (۱) مخالفت فعالانه ایران با فرایند صلح خاورمیانه، (۲) پشتیبانی مادی و معنوی ایران از حماس و حزب‌الله، و (۳) کمبودهای ایران در زمینه رعایت حقوق بشر و دموکراسی. دو مورد نخست با امنیت اسرائیل رابطه مستقیم دارد که ایالات متحده به آن پایبندی کامل دارد و مورد سوم به حکومت دینی و انقلاب اسلامی مربوط می‌شود که از دید جمهوری اسلامی آمریکا نسبت به آن‌ها دشمنی دارد.

از دید تهران، علت مخالفت ایالات متحده با غنی‌سازی اورانیوم در ایران نیز آن است که غنی‌سازی به این نگرانی‌های اصلی آمریکا دامن می‌زند. برای مثال آمریکا نگران است که اگر ایران اسلامی انقلابی به فناوری ساخت بمب هسته‌ای دست یابد دانش آن را به «تروریست‌های» دشمن اسرائیل انتقال دهد و همچنین از این بمب‌ها برای محافظت از حکومت اسلامی در برابر تهدیدهای موجود خارجی استفاده کند. به سخن دیگر، اکنون که خطمشی «تغییر رژیم» شکست خورده، ایالات متحده غنی‌سازی را «دست‌آویزی» کرده است برای تأمین امنیت اسرائیل و از میان برداشتن شرط اصلی پابندگی درازمدت نظام اسلامی. بنابراین تعجبی ندارد که از دید ایران رفع معضل غنی‌سازی تنها کمک اندکی به بهکرد روابط ایران و ایالات متحده می‌کند.

در ضمن کارشناسان مسائل ایران در ایالات متحده تشخیص‌ها و تجویزهای خود را از منظر منافع ارایه می‌دهند؛ توجه‌شان به نگرانی‌ها و دیدگاه‌های جمهوری اسلامی و مردم ایران فقط در حد حرف است و به هیچ وجه علاقه‌ای به استفاده از فرایند تعاملی برای تدوین خطمشی‌ها را ندارند، فرایندی که ایران (یعنی حکومت و مردم ایران) هم در آن حضور داشته باشند. دیدگاه ایران در تباین آشکار با دیدگاه آمریکایی‌ها قرار دارد و به نظر ایران مشکل روابط دو کشور از رفتار «استکباری و امپریالیستی» ایالات متحده، دشمنی ایالات متحده با حکومت و انقلاب اسلامی، خطمشی یک بام و دو هوا و درک نادرست آمریکا از واقعیت‌های منطقه‌ای سرچشمه می‌گیرد. به نظر تهران خطمشی «تشویق و تنبیه» ایالات متحده نیز اهانت‌آمیز است و ایالات متحده به علت آن که نگرش راهبردی درازمدتی نسبت به ایران ندارد به بازی حاصل صفر در مواجهه با منافع و نقش منطقه‌ای مشروع ایران دست زده است.

نکته مهم این است که در رویکردهای تجویز شده اغلب به شکایات، دیدگاه‌ها و نتایج مطلوب مورد نظر جمهوری اسلامی در زمینه سازش با ایالات متحده توجه نشده است. برای مثال به فهرست بلند بالای نارضایتی‌های ایران از ایالات متحده بی توجهی و به نارضایتی‌های ایالات متحده از ایران تا حد زیادی محوریت داده شده است. کارشناسان از همین رویکرد نامتعادل آغاز می‌کنند و خطمشی‌هایی یک‌جانبه و نامتوازن ارایه می‌دهند که قرار است در فروکاستن همسویی ایران و ایالات متحده به کار آید. بنابراین تعجبی ندارد که ایران فراخوان‌های تعلیق غنی‌سازی اورانیوم، عدم پشتیبانی از حزب‌الله لبنان، حماس فلسطین و شیعیان عراق، عدم مخالفت با «تهدید صلح» خاورمیانه و بهبود وضعیت رعایت حقوق بشر را نادیده می‌گیرد.

جمهوری اسلامی همچنین با پایه‌های اصلی این «مشکلات» ایالات متحده با ایران مخالف و معتقد است که نباید تعاریف و توضیحات یک‌جانبه و «جانب‌دارانه» ایالات متحده را بنای حل و فصل اختلافات قرار داد. دیدگاه مشخص جمهوری اسلامی این است که (۱) حماس و حزب‌الله «رزمندگان آزادی‌بخش» هستند و از وطن خود دفاع می‌کنند، (۲) گسترش‌دهندگان واقعی جنگ‌افزارهای هسته‌ای در منطقه ایران کشورهای هندوستان، اسرائیل و پاکستان هستند که هیچ کدام پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای (ان پی تی) را امضا نکرده‌اند، (۳) ایران در مقایسه با کشورهای دوست ایالات متحده در خاورمیانه از دموکراسی بیش‌تر برخوردار است، و (۴) مانع اصلی برقراری صلح در خاورمیانه اسرائیل است که از پذیرش قطعنامه ۲۴۲ سازمان ملل مبنی بر بازگشت به مرزهای پیش از سال ۱۹۴۷ در قبال به رسمیت شناخته شدن توسط اعراب و برقراری صلح سربراز می‌زند.

سرانجام و مهم‌تر آن که کارشناسان و صاحب‌نظران از تشخیص مهم‌ترین تاکتیک ایران در قبال روابط ایران و ایالات متحده عاجز مانده‌اند که عبارت است از حفظ وضعیت موجود «نه جنگ نه صلح». این کارشناسان دریافته‌اند که ایران برای حفظ وضع موجود و جلوگیری از تشدید همسویی یا برقراری روابط عادی با ایالات متحده از هیچ کوششی دریغ نکرده است و نخواهد کرد. بنابراین ایران حاضر است در مورد عراق، افغانستان، قاچاق مواد مخدر و حتی غنی‌سازی اورانیوم با ایالات متحده مذاکره کند ولی در حال حاضر نمی‌خواهد از این مذاکرات برای عادی‌سازی روابط با ایالات متحده استفاده کند. به نظر جمهوری اسلامی شاید زمان بهکرد روابط با آمریکا فرارسیده باشد ولی هنوز زمان روابط عادی فرا نرسیده است، روابطی که به نظر ایران معادل پایان دادن به انقلاب اسلامی است.

II. حملات موضعی دقیق راهی به سوی دوزخ

به نظر گروه دومی از کارشناسان و صاحب‌نظران با دیپلماسی، خواه تعاملی خواه قهری، نمی‌توان «رفتارهای ناخوشایند» حکومت اسلامی را تغییر داد زیرا رهبران اسلامی ایران به استفاده از زور اعتقاد دارند و فقط « زبان زور را می‌فهمند». یکی از جناح‌های این گروه پیش‌درآمد تغییر رژیم یا دیپلماسی فشار را « حملات موضعی دقیق» قلمداد می‌کند (یعنی ابتدا حمله، سپس مذاکره). جناح دوم این گروه نیز خیال اعمال زور به صورت «جنگ تمام عیار» را در سرزمین‌پروراند تا رژیم ایران سرنگون و «قدرت فزاینده‌اش» نابود شود. این جناح به گونه‌ای فزاینده در آمریکا رو به حاشیه‌نشینی می‌رود، اما هواداران روش «ابتدا حمله، سپس مذاکره» نفوذ چشم‌گیری در واشنگتن، دنیای عرب و تل‌آویو دارند. شاتول مافاز، معاون نخست وزیر اسرائیل، در جلسه‌ای به من گفت که طرفدار حمله نظامی به ایران است.

حملات موضعی دقیق می‌تواند خسارات سنگینی به ایران وارد کند، ولی هر چقدر هم که به درازا بکشد بعید است تمام زیرساخت‌های هسته‌ای یا نظامی ایران را که در پهنه جغرافیایی گسترده و دشوارگذر ایران پراکنده‌اند نابود کند. به علاوه اگر هم ایران در حال ساخت بمب هسته‌ای بوده باشد بی‌شک این کار را در مکان‌هایی مخفی انجام داده است. همچنین، حملات موضعی دقیق سبب می‌شود که ایران از پیمان منع سلاح‌های هسته‌ای کنار بکشد، تمام همکاری‌های خود را با سازمان بین‌المللی انرژی اتمی متوقف کند و در اسرع وقت بمب اتمی بسازد. شکی نیست که حملات دقیق، مخصوصاً اگر بدون مجوز سازمان ملل انجام گیرد، می‌تواند به یک درگیری وسیع منطقه‌ای تبدیل شود و حتماً هم باعث افزایش حمایت داخلی و بین‌المللی از جمهوری اسلامی می‌شود و سبب می‌شود تهران بمب‌های خود را آسان‌تر بسازد. همچنین پیش‌بینی می‌شود که ایران به تدریج به تمام حملات نظامی با توسل به شگرد «جنگ‌های نامنظم» پاسخ دهد. حکومت اسلامی بیش از یک میلیون مسلمان وفادار مسلح در اختیار دارد و به آسانی می‌تواند یک میلیون نفر دیگر را بسیج کند. ۷۵ میلیون نفر جمعیت ایران هم در کل افرادی ملی‌گرا و وطن‌پرست هستند. تهران از حمایت متحدان شیعی خود در منطقه نیز در برابر مهاجمان برخوردار است. به احتمال زیاد در داخل ایران و در تهران حکومت نظامی برقرار می‌شود. فعالان هوادار دموکراسی و حقوق بشر و گروه‌های طرفدار آمریکا نیز سرکوب خواهند شد و صدایشان را خفه خواهند کرد. می‌توان نسل جوان را هم که در حال فاصله گرفتن از اسلام افراطی بوده است دوباره با استفاده از ایدئولوژی ملی-فاشیستی برای «جنگ نامنظم» علیه مهاجمان تحریک و سازماندهی کرد.

حملات موضعی دقیق نه رژیم را تغییر می‌دهد نه باعث کودتای نظامی یا شورش مردم می‌شود. مورد نخست که تلاشی بی‌هوده است؛ چرا که آمریکاییها و گروه‌های مخالف نتوانسته‌اند در میان نظامیان بلندپایه دوستانی قابل اعتماد بیابند. رژیم پس از اندک تلاشی که در اوایل دهه ۱۹۸۰ به منظور کودتا صورت گرفت نظامیان را به شدت تحت کنترل دارد. علاوه، بلندپایگان ارتش ایران نه وجهه چندانی میان مردم دارند و نه در قیاس با هم‌تایان پاکستانی و ترکشان بلندپروازی قابل ملاحظه‌ای. همچنین می‌توان استدلال کرد که در ایران نظامیان قدرت را در معیت وزارت اطلاعات و امنیت در دست دارند و از کودتا علیه حکومت خودشان بی‌نیازند!

شورش فراگیر مردم علیه حکومت پس از حملات دقیق ایالات متحده / اسرائیل نیز به اندازه کودتای نظامی نامحتمل است. گروه‌های مخالف خارجی و تبعیدی که هوادار جنگ و تغییر دادن رژیم هستند کوچک و سازمان نیافته هستند، در میان مردم ایران محبوبیتی ندارند و از آینده‌ای برخوردار نیستند. همچنین گروه‌های جدایی طلب یا خودمختاری خواه قومی (در بین کردها، بلوچها، عرب‌ها و آذربایجانی‌ها) ضعیف هستند. مخالفان اصلاح طلب داخلی نیز به حکومت وفادارند و از شورش ضد دولتی حمایت نخواهند کرد. دولت آمریکا همچنین نباید روی قیام مردم ایران علیه رژیم در بحبوحه جنگی که علیه آنهاست حساب کند. به استثنای اندک شماری از افراد، مردم ایران از جنگ و انقلاب بیزارند و در برابر تهدیدات بیرونی متحد خواهند شد.

III. راهی به سوی صلح

با توجه به آن که راه‌های موجود و پیشنهادی به ناکجاآباد یا دوزخ ختم می‌شود، یافتن راهی جدید به سوی صلح و دیپلماسی تعاملی به دلایل زیر «ضرورتی راهبردی» است: (۱) ایالات متحده در داخل با عمیق‌ترین بحران اقتصادی پس از دوران رکود بزرگ مواجه است و (۲) اختلافات بی‌ثبات‌کننده منطقه‌ای، تروریسم، گسترش سلاح‌های هسته‌ای، قاچاق مواد مخدر و فقر اقتصادی همه رو به افزایش است. ایران نیز با بحران‌های عمیق اقتصادی و سیاسی مواجه است که کاهش قیمت نفت و تحریم‌های اقتصادی به آنها دامن می‌زند. اما فرصت‌های چشمگیری نیز برای همکاری وجود دارد، از جمله در زمینه مبارزه با قدرت گرفتن دوباره طالبان و القاعده در افغانستان و پاکستان. قد برافراشتن مجدد روسیه، تمایل تازه تهران به گفت‌وگو و انتخاب تاریخی نخستین رئیس‌جمهور آفریقایی - آمریکایی در ایالات متحده که فراخوان «امید» و «تغییر» داده است نیز فرصت‌های تازه‌ای پدید آورده‌اند.

در حال حاضر شهروندان هر دو کشور از ارتباط سازنده بین ایران و آمریکا به خوبی حمایت می‌کنند. بحث رابطه ایران و ایالات متحده همانند گذشته در ایران حالت تابو ندارد و اکنون در حوزه عمومی مطرح شده است. در واقع اکثریت قاطع مردم ایران -- و به جرات می‌توان گفت که ۸۰ درصدشان -- از روابط بهتر با ایالات متحده حمایت می‌کنند. تمایل به یافتن راهکار دیپلماتیک برای مناقشه ایالات متحده و ایران در ایالات متحده نیز رو به قوت گرفتن است. این نکته فقط از تجربه نگارنده ریشه نگرفته است. طبق چندین نظر سنجی عمومی مهم نیز اکثر آمریکایی‌ها خواهان حل صلح‌آمیز این مناقشه هستند. حتی دولت بوش نیز از برخورد نظامی با ایران پرهیز داشت و به اسرائیل اعلام کرده بود که از حمله به ایران حمایت نمی‌کند.

ماهیت مذاکره پذیر مسائل رابطه ایران و ایالات متحده نیز نشانگر آن است که این مسائل می‌بایست مدت‌ها پیش حل می‌شده است. برای مثال مسائلی چون گسترش سلاح‌های هسته‌ای، تروریسم، مناقشه

فلسطین-اسرائیل و کاستی‌های مربوط به رعایت دموکراسی به هیچ وجه مختص روابط ایالات متحده و ایران نیست و در روزگار ما مسائلی جهانی هستند که به همکاری جهانی نیاز دارند. بنابراین مسائل روابط ایالات متحده و ایران را نیز باید ملاحظاتی متقابل و عاملی برای همکاری قلمداد کرد. باین حال مهمترین نکته در مورد همسویی فزاینده ایالات متحده و ایران این است که تن به حل و فصل نمی‌دهد و به سوی آینده‌ای خطرناک تداوم یافته است. با توجه به آن که شورای امنیت سازمان ملل از ایران درخواست کرده است غنی‌سازی اورانیوم را به تعلیق درآورد و ایران به این درخواست توجه نکرده است پایداری وضعیت موجود «نه جنگ نه صلح» نامحتمل است. در واقع توسل به زور در آینده‌ای پیش بینی پذیر نتیجه منطقی تحریم‌های شورای امنیت علیه ایران است.

پس با وجود چنین تمایل‌ها و ضرورت‌های راهبردی در هر دو سو چرا همسویی فزاینده همچنان تداوم دارد؟ به نظر نگارنده پنج دلیل می‌توان برشمرد: (۱) موضوعاتی که می‌توان در باره شان مذاکره کرد بیش از حد و تا سرحد وسواس سیاسی شده‌اند و این موضوعات را که به طور بالقوه عامل اتحاد هستند به موضوعاتی مذاکره ناپذیر و تفرقه انگیز تبدیل کرده‌اند، (۲) هر دو سو به نادیده انگاشتن منافع مشترک گرایش داشته‌اند و همترسی شان سبب شده است تا از تدوین خط مشی‌های همکاری غافل بمانند، (۳) ایالات متحده و ایران اختلافات واقعی و جدی دارند اما افسانه پردازیها نیز نقش مهمی در وخامت روابط شان داشته است، (۴) روابط ایالات متحده و ایران دستخوش بی اعتمادی، سوءظن و اهریمن انگاری متقابل است که اغلب در فرض‌های نادرست راجع به قابلیت‌ها و مقاصد همدیگر ریشه دارد، و (۵) اکثر دولت‌های منطقه تمایلی به حمایت از ارتباط جدی ایران و ایالات متحده ندارند تا مبدا منافع خودشان خدشه دار شود.

بی میلی تهران به عادی سازی روابط با واشنگتن نیز ریشه در این برداشت‌ها دارد که: (۱) هم روابط دیپلماتیک کامل و هم تشدید همسویی با ایالات متحده برای حکومت اسلامی زیانبار است اما حفظ وضعیت موجود «نه جنگ نه صلح» بیشترین مایه امید را فراهم می‌آورد، (۲) ایالات متحده در پی تغییر دادن حکومت اسلامی است و این هدف را از طریق عادی سازی روابط با ایران (یعنی روابط دیپلماتیک کامل) بهتر می‌تواند محقق کند، (۳) ایالات متحده به دیدگاه، قدرت، مقاصد و منزلت منطقه‌ای ایران توجهی ندارد و در واقع نسبت به آن سوءظن دارد، و (۴) تا زمانی که مشوق‌های مادی غرب نیاز اقتصادی ایران را ایجاد نکنند و حکومت اسلامی را تحت فشار عمومی مقاومت ناپذیری برای بهکرد روابط با ایالات متحده قرارگیرد، احتیاجی به آنها نیست.

اگر این ارزیابی از ماهیت مسئله دار امکانات ایالات متحده و ایران برای رفع همسویی تا حدی درست باشد، بنابر این روشن است تا وقتی که ایران بتواند وضعیت موجود را حفظ کند یا نگرش ایالات متحده نسبت به ایران تغییری نکند هیچگونه راهبرد «تشویق و تنبیه» خواه با گفت‌وگوی مستقیم و بی شرط خواه بدون آن کارساز نخواهد بود. در واقع ایالات متحده طی ۳۰ سال گذشته مجموعه‌ای از آمیزه‌ها و درجات مختلف این اقدامات را آزموده است و فقط محیطی مناسب برای تقویت «همسویی فزاینده» در جهت منفی پدیدآورده است. علی‌رغم این واقعیت که ایالات متحده در گذر زمان توقعات خود را برای تغییر «بدرفتاریهای تهران» کاهش داده است، روند منفی همچنان ادامه داشته است. برای مثال ایالات متحده دیگر بر «توقف» کامل غنی‌سازی توسط ایران پافشاری نمی‌کند بلکه خواهان «انجماد» آن برای یک دوره محدود و موقت است.

در زمینه «تنبیه» مشاهده کرده ایم که «مذاکرات» توأم با فشار و کاربرد فزاینده تحریم‌های دو جانبه و چند جانبه «هوشمندانه و غیر هدفمند»، تهدید جنگ و سرانجام تلاش برای تغییر رژیم کارساز نبوده‌اند. برخی کارشناسان استدلال می‌کنند که این اقدامات به فلج کردن بسیاری از قابلیت‌های تهران کمک کرده است. این گفته صحت دارد اما این نکته نیز مغفول مانده است که اقدامات «تنبیهی» عزم حکومت اسلامی را در تداوم «بدرفتاری هایش» تقویت کرده است تا دست کم برداشت نشود دیپلماسی فشار می‌تواند تهران را به زانو درآورد. جمهوری اسلامی همچنین دم از آن می‌زند که ایرانیان به «استقلال» دست یافته‌اند که دهها سال بود نداشته‌اند و مقاومت در برابر اقدامات «توهین آمیز» و «تنبیهی» ایالات متحده را نمونه‌ای از این استقلال می‌خوانند.

در مورد «تشویق» هم بگذارید معضلی را طبق تجربه شخصی خودم تشریح کنم. در تابستان سال ۲۰۰۸ در رفت و آمد بین واشنگتن و تهران بودم. طی این دیپلماسی از «مسیر ثانی» در یک مورد به ایران خبر دادم که، در صورت پذیرش «انجماد» غنی‌سازی اورانیوم به مدت شش هفته از سوی ایران، ایالات متحده نیز تحریم نفت و گاز ایران را به «تعلیق» درمی‌آورد. متعاقباً طی «پیامی» از ایران خواسته شد فهرست مطالبات خود را در قبال انجماد غنی‌سازی ارائه دهد. در هر دو مورد پیام ایران این بود که «ما را بازی ندهید». در سپتامبر همان سال رئیس‌جمهور احمدی‌نژاد در دیداری خصوصی در شهر نیویورک با صراحت بیشتری گفت: «ما فقط به مشوق‌های مادی علاقه مند نیستیم؛ ما می‌خواهیم ایالات متحده دست از سرمان بردارد یا دیدگاه و نگرش خود را تغییر دهد!»

همان گونه که استدلال خواهد شد تنها یک راه برای تشویق ایران به همکاری با ایالات متحده وجود دارد: ایالات متحده باید به خواست‌های ایران گوش بسپارد، به نگرانی‌های ایران بهای کافی بدهد و برای برداشت‌ها و هراس‌های ایران پاسخ مناسبی داشته باشد. گام برداشتن در این راستا از نظر ایران علامت آن است که ایالات متحده بطور واقعی برای «نگرشی» تازه در قبال ایران آمادگی دارد. جمهوری اسلامی اغلب ایالات متحده را به «رفتارهای اهانت آمیز» و «خط مشی‌های منفعت طلبانه» متهم کرده است. برخی استدلال خواهند کرد که چنین تغییری معادل خشنود کردن حکومتی است که خودش چندان گوش شنوایی برای حرف دیگران ندارد. این درست است اما منتقدان باید به این واقعیت توجه داشته باشند که با «تغییر نگرش» ایالات متحده «دستاویز» اصلی یا «شرط» تهران برای گفت‌وگوی جدی با واشنگتن محقق می‌شود و وجهه ایران نیز لطمه نمی‌بیند.

اگر ایالات متحده بخواهد چنین رویکردی را اتخاذ کند باید دست ایران را از گزینه «نه جنگ نه صلح» کوتاه کند و فقط گزینه‌های بهرکرد روابط یا تشدید همسستیزی را فرا روی ایران قرار دهد. برای این که این تلقی پیش نیاید که ایران بر سر دوراهی تهدید نظامی یا روابط عادی قرار گرفته است، ایالات متحده باید همزمان و با صراحت نشان دهد که صلح یا بهرکرد روابط با ایران را بی هیچ قید و شرطی ترجیح می‌دهد. در گام بعدی ایالات متحده باید خط مشی تغییر رژیم را کنار بگذارد، نقش منطقه‌ای ایران را بپذیرد، دیدگاه مثبتی در قبال قدرت و مقاصد جمهوری اسلامی اتخاذ کند و غرور ملی ایران را تقویت کند. در خط مشی تازه ایالات متحده باید از نظام سیاسی آزاد و توسعه اقتصادی سریع ایران حمایت شود تا بی آنکه دخالتی در امور داخلی ایران انجام شود فشار عمومی در راستای بهرکرد روابط پدید آید. در این صورت است که این خط مشی کارساز خواهد بود.

جمهوری اسلامی به مدت ۳۰ سال در شرایط «نه جنگ نه صلح» با ایالات متحده همزیستی داشته است. رهبران اسلامی تندرو با اتکاء به چنین تجربه‌ای استدلال می‌کنند که جمهوری اسلامی برای بقا به ایالات متحده نیازی ندارد هرچند می‌پذیرند که وضعیت موجود به گونه‌ای فزاینده رو به خرابی می‌رود. این استدلال در سال‌های اخیر که طی آن آمریکا به گونه‌ای فزاینده دستخوش بحران اقتصادی عمیق بوده است اعتبار به دست آورده است. شماری از رهبران تندرو و مشاوران شان حتی معتقد هستند که آمریکا نیز به زودی همانند اتحاد شوروی سابق از اریکه ابرقدرتی فرو می‌افتد. بنابراین عادی سازی روابط با «قدرتی رو به موت و ظالم» برای رهبری منطقه‌ای ایران معنای چندانی ندارد، بخصوص به دلیل آن که جایگاه قوی جمهوری اسلامی در میان مسلمانان ناراضی جهان و خاورمیانه را تضعیف می‌کند.

اما رهبران اصلاح طلب و عملگرا در تباین آشکار با این فرض‌های خطرناک در قبال ایالات متحده بر این باورند که وضعیت «نه جنگ نه صلح» را تا ابد نمی‌توان ادامه داد و بدیلی صلح آمیز تر مثل بهرکرد روابط ضروری شده است. این رهبران به انزوای فزاینده ایران بر اثر تحریم‌های سازمان ملل / ایالات متحده و این واقعیت اشاره می‌کنند که نتیجه منطقی تحریم‌های شورای امنیت علیه ایران می‌تواند اعمال زور باشد. مشکل این رویکرد و این رهبران آن است که حاضر نیستند در زمینه غنی سازی کوتا بیابند. به ظن قوی، این رهبران قدرت واقعی چندانی هم برای گفت‌وگویی جدی با ایالات متحده یا پیشبرد سازش لازم در داخل ایران برای بهرکرد روابط ایران و ایالات متحده ندارند.

رهبران جمهوری اسلامی وضعیت موجود «نه جنگ نه صلح» را به عادی سازی روابط با ایالات متحده ترجیح می‌دهند. تنها اندک شماری از تندروها ممکن است در آرزوی جنگ با ایالات متحده باشند در حالیکه رهبران معتدل تر برای پذیرش یک رابطه عادی هم آماده گی دارند. پرهیز از هر گونه مواجهه نظامی و یافتن راه‌هایی برای روابط بهتر اما نه عادی دیدگاه اکثریت است. اما همین رهبران اعتقاد دارند که ایالات متحده هرگز وارد جنگ با ایران نخواهد شد و اسرائیل بدون حمایت آشکار واشنگتن جرات یا توان حمله موفقیت آمیز به ایران را ندارد. بنابراین، از دیدگاه این رهبران جمهوری اسلامی، چون جنگ یا حتی تشدید همسستیزی دور از ذهن می‌نماید و ایالات متحده برای پرداخت بهای روابط بهتر با جمهوری اسلامی آمادگی ندارد، وضعیت «نه جنگ نه صلح» برقرار خواهد ماند. اما این وضعیت برای هر دو طرف ناپایدار و غیر سازنده است و ایالات متحده باید این گزینه را از میان بردارد.

همانطور که ذکر شد ترجیح گزینه «نه جنگ نه صلح» نزد حکومت اسلامی به این دلیل است که روابط عادی یا تشدید همسستیزی با ایالات متحده بقای حکومت اسلامی را می‌تواند به خطر اندازد. اما اگر ایالات متحده نگرش خود را نسبت به حکومت اسلامی تغییر دهد می‌توان پیش بینی کرد که تهران بهرکرد روابط با ایالات متحده را بپذیرد. به نظر حکومت اسلامی این واقعیت مسلم است که ایالات متحده به مدت طولانی در پی سرنگون سازی حکومت اسلامی بوده است و برای آن برنامه ریزی می‌کرده است. در ایران فقط اندک شماری از رهبران اسلامی بر این باورند که ایالات متحده خواستار همزیستی با حکومت دینی آنها است. دیدگاه کلی آنها این است که ایالات متحده عزم خود را برای سرنگون کردن حکومت ایران جزم کرده است. به نظر این رهبران پیشنهاد اخیر ایالات متحده مبنی بر گشایش دفتر حافظ منافع ایالات متحده یا دفتر شورای روابط ایران و آمریکا در تهران با هدف نفوذ در حکومت ایران و سرنگون کردن آن از داخل (یعنی انجام «انقلاب مخملی») ارائه شده است.

بی شک این برداشت جمهوری اسلامی که ایالات متحده در پی سرنگون سازی حکومت اسلامی است مهمترین مانع بر سر راه عادی سازی روابط است. مشاهدات اخیر من در ایران نیز مرا متقاعد کرده است که «بقای حکومت» مهمترین دلمشغولی جمهوری اسلامی است که شباهت شگفت آوری با نگرانی اسرائیل در مورد تهدید «موجودیتش» از سوی ایران دارد. زمانی بود که جمهوری اسلامی در مورد «اسلام» یا «ایران» دل نگران بود، اما اکنون «نظام» چنین جایگاهی یافته است. وقتی پای نظام در میان باشد جمهوری اسلامی حاضر نیست هیچ چیز را به بخت و اقبال بسپارد. شاید این بدگمانی بیمارگونه بنماید اما این رهبران نسبت به مقاصد ایالات متحده در قبال نظام «مقدس» شان بدبینی عمیق و محض دارند. با وجود این سوئ ظن، «عادی سازی» روابط برای تهران قابل قبول نیست اما بهرکرد روابط با ایالات متحده به گونه‌ای فزاینده مقبولیت پیدا می‌کند.

ایالات متحده و ایران اختلافات واقعی و به ظاهر آشتی ناپذیری دارند اما سوءتفاهم‌ها، برداشت‌های نادرست و افسانه پردازی نیز نقش بسیار مخربی در شکل گیری این روابط متلاطم داشته است. ترکیب این عوامل و اتکاء نهایی بر ترس و بی اطلاعی سبب شده است تا طرفین همدیگر را شیطان و اهریمن بیانگارند و هرگونه امید برای شکل گیری اعتماد بین دو حکومت از بین برود. پیامد چنین رابطه‌ای همسستیزی منفی و فزاینده‌ای است که حتی با سخنان و اقدامات بعضاً تنش زدا به آن دامن زده می‌شود. در روابط ایالات متحده و ایران برداشت‌ها از واقعیت صرف فراتر می‌رود؛ این برداشت‌ها نمایانگر دیدگاه‌ها و مقاصد صاحبان قدرت است.

برداشت‌های نادرست ایالات متحده از قدرت و مقاصد ایران که برای غرب تهدیدآمیز تلقی می‌شده است در روابط ایالات متحده و ایران نقش تعیین کننده ویژه‌ای داشته‌اند. این برداشت‌های نادرست در مجموعه‌ای از فرض‌های غلط غرب در قبال ایران طی چندین دهه ریشه داشته‌اند. «ایران قوی مساوی ایران خطرناک» یا برعکس «ایران ضعیف مساوی ایران بهتر» است در دسرسازترین این فرض‌ها هستند. ایالات متحده از هنگام انقلاب ایران در سال ۱۹۷۹ به بعد به عنوان قدرتی جهانی که مسئولیت حفظ امنیت جهان و توازن قدرت منطقه‌ای را به عهده دارد بر اساس این فرض جلوی توسعه ایران را گرفته است و نقش منطقه‌ای ایران را نفی کرده است.

بحران هسته‌ای ایران نیز حاصل این فرض قدیمی و دسرساز ژئوپلیتیک در مورد ایران است. هنگامی که انگلستان در میانه قرن نوزدهم با ارزش ترین مستعمره اش یعنی هندوستان را در اختیار داشت به ایران به چشم رقیبی احتمالی می‌نگریست (ایران قبل از انگلستان هندوستان را فتح کرده بود) و به مقاصد ایران سوءظن داشت و بنابراین تصمیم به محدودسازی قدرت ایران گرفت. انگلستان هدف محدودی داشت اما مخالفان ایران در گذر زمان این دیدگاه را پرورش دادند که ایران قوی مساوی ایران خطرناک است و ایران ضعیف بهترین حالت برای این منطقه و فراتر از آن است. در واقع همین فرض پایه مفهومی تحریم‌هایی است که در حال حاضر توسط ایالات متحده و شورای امنیت سازمان ملل علیه ایران وضع شده است. محدود سازی اتحاد شوروی سابق در دوران جنگ سرد نیز براساس دیدگاهی مشابه صورت گرفت.

بر اساس همین فرض در مورد قابلیت‌ها و مقاصد ایران بود که قدرتهای غربی تمایل نداشتند این کشور در دهه ۱۹۲۰ راه آهن و در دهه ۱۹۶۰ کارخانه ذوب آهن بسازد، یا در دهه ۱۹۵۰ نفت خود را ملی کند و توسعه دموکراتیک خود را با موفقیت به پیش ببرد. اساس خط مشی «مهار دوگانه» کلینتون در مورد ایران در دهه ۱۹۹۰ نیز همین فرض بود. اکنون ایالات متحده و متفقانش دوست ندارند ایران به غنی سازی اورانیوم اقدام کند. در عین حال این نکته تاریخی کلیدی را نیز نمی‌توان انکار کرد که ایران در ۲۵۰ سال گذشته آغازگر هیچ جنگی علیه همسایگان خود نبوده است. در واقع تاریخ معاصر ایران را می‌توان درست برعکس این شعار رایج تفسیر کرد. یعنی می‌توان گفت هر زمان که ایران ضعیف شده منطقه اطرافش بی‌ثبات‌تر بوده است و قوی بودن ایران در کل افزایش ثبات منطقه‌ای را در پی داشته است.

این واقعیت که ایران قوی و نیرومند می‌تواند در افزایش قابلیت صلح و امنیت منطقه‌ای نقش سازنده تری ایفا کند در دکتترین نیکسون در دهه ۱۹۷۰ آزمون موفق را پشت سر گذاشته است. انقلاب اسلامی ۱۹۷۹ به آن تجربه کوتاه پایان داد. ضعیف تر شدن ایران در دوران پس از انقلاب، دولت اقتدارگرای عراق را تشویق کرد تا بر سر مناطق مورد اختلاف با ایران جنگی را آغاز کند. سپس صدام حسین کویت را اشغال کرد و دو جنگ ایالات متحده علیه عراق در سال‌های ۱۹۹۱ و ۲۰۰۳ رخ داد. در واقع وضعیت امروزی عراق حاصل ضعیف شدن ایران است که از ۳۰ سال پیش آغاز شد و سلسله‌ای از مناقشات را در این منطقه ایجاد کرد. ایران انقلابی ضعیف خواستگاه افزایش افراط گرایی اسلامی در این منطقه نیز بوده است.

برداشت نادرست از قدرت و مقاصد ایران تا حدی در این واقعیت ریشه دارد که قرن‌هاست روابط این کشور با قدرت‌های بزرگ مسئله دار بوده است. در واقع از سال ۳۳۱ قبل از میلاد که ایران بطور نامنتظر در جنگ با یونان (اسکندر مقدونی) شکست خورد در همزیستی با قدرت‌های بزرگ غربی یا شرقی مشکل داشته است. بنابراین ایران با یونان، روم، امپراطوری‌های اسلامی عرب و عثمانی، و امپراطوری‌های انگلستان، روسیه و آمریکا چالش داشته یا توسط آنها مورد حمله قرار گرفته است. ایران به خاطر موقعیت جغرافیایی اش (نیز قرار داشتن در پیوندگاه سه قاره و جاده تاریخی ابریشم)، برای مغول‌ها، ترک‌ها و سایر قبایل وسوسه کننده بوده است و تحت اشغال‌های ویران کننده‌ای قرار گرفته است.

نگرانی ایرانیان از قدرت‌های بزرگ و انزوای این کشور بخاطر ترکیب ایرانی، شیعی و آریایی (در میان انبوه اعراب/ترکان، سنی‌ها و سامیان) چارچوبی روانشناختی ایجاد کرده است که سبب می‌شود رهبران به گونه‌ای گزافه آمیز قدرت خود را بزرگ نمای کنند. چنین واکنشی نیز به فرض نادرست مربوط به «ایران قوی» دامن می‌زند. رهبران ایران اغلب به زبانی سخن می‌گویند که برای رقیب تهدید آمیز است و ادعاهایی می‌کنند که هم غیر واقعی و هم اغراق آمیز است. حکومت‌های ضعیف ایران هم استاد چنین تبلیغات خطرناک و کاذبی بوده‌اند. سخنان شعارگونه رئیس جمهور احمدی نژاد در باره «محو کردن اسرائیل از نقشه جهان» و «افسانه بودن هولوکاست» فقط دو نمونه بسیار زیانبار از این دست است.

برداشت نادرست و دسرساز مشابه دیگر این است که قدرت ایران در حال حاضر رو به افزایش است. فرض «افزایش قدرت» ایران در کنار فرض نادرست «ایران قوی مساوی ایران خطرناک» میل به منزوی سازی و مهار «تهدید ایران» را افزایش داده است. فرض افزایش قدرت ایران بر این اساس استوار است که قدرت عراق بعنوان سپری منطقه‌ای در برابر ایران از بین رفته است، قدرت شیعیان نسبیست به سنی‌ها افزایش یافته است، ایران در راه غنی سازی اورانیوم به پیش می‌رود، حکومت طالبان در افغانستان سرنگون شده است و جایگاه حزب الله لبنان و حماس فلسطین رو به تقویت است. دست بر قضا از اکثر این تحولات که روی هم رفته پیامد خواسته یا ناخواسته خط مشی‌ها و اقدامات ایالات متحده و اسرائیل هستند امتیاز چندان‌ی نصیب ایران نمی‌شود؛ در واقع برخی بر این گمانند که این تحولات به گونه‌ای هوشمندانه طراحی شده‌اند تا ایران را « قدرتی فزاینده» جلوه دهند.

بعضی واقعیت‌های کلیدی که توسط مخالفان ایران به سهولت نادیده گرفته شده عبارتند از: اقتصاد ایران به گونه‌ای چشمگیر ضعیف است، ایران از لحاظ فن آوری توسعه نیافته است و « توان نظامی » ایران بر اقتصادی ضعیف و تکنولوژی تا حدی منسوخ پایه گذاری شده است. در واقع رقبای راهبردی ایران هستند که در حال بدست آوردن جاپایی در منطقه هستند و کشور ایران در همسایگی بمب سازان بسر می‌برد. دو گروه هستند

که بحث «قدرت فزاینده» ایران را مطرح می‌کنند: گروه نخست تمایل دارند ایالات متحده به ایران حمله نظامی کند و با طرح این استدلال که ایران قوی مساوی ایران خطرناک است چنین حمله‌ای را توجیه می‌کنند. گروه دوم که برخی از دوستان ایران هم جزو آن هستند دوست دارند ایالات متحده با ایران قوی پای میز مذاکره بنشیند تا تهدید ایران برای منطقه را خنثی کند.

«افزایش» و «خطرناکی» قدرت ایران قویا توسط نومحافظه‌کاران و رهبران اسرائیل ترویج می‌شوند. آنان برای این کار انگیزه ایدئولوژیک و سیاسی دارند و برای منافع آمریکا زبان‌بار بوده‌اند. اگر دیدگاهی واقع‌گرایانه تر در مورد قدرت و مقاصد واقعی و بالقوه ی ایران وجود می‌داشت ایران می‌توانست در مهار مناقشات خاور میانه با ایالات متحده همکاری کند و وضعیتی به طور کامل متفاوت شکل می‌گرفت. مورد افغانستان یکی از نمونه‌های عالی این همکاری است. ایران به علت وسعت زیاد، جمعیت ۷۵ میلیونی، در صد بالایی تحصیل کردگان، ذخایر بزرگ نفت و گاز و برخورداری از نفوذ در عراق، افغانستان، لبنان، فلسطین و سوریه و سایر کشورهای اسلامی دارای «عمق راهبردی» بسیار زیادی است.

گروه ستیزه‌گرا که ایران قوی را مساوی ایران خطرناک قلمداد می‌کنند اغلب ماهیت غیر منطقی، غیرعادی و نامتعارف حکومت اسلامی را برجسته می‌کنند و می‌گویند این «غیر منطقی بودن» از «جوهره دینی»، کنش‌های ایمانی و نفرت از فرهنگ و روش زندگی غرب سرچشمه می‌گیرد. می‌گویند ساختار آشوبناک دولت و جناح بندی‌های سیاسی آن که خط و خطوط مقامات را مغشوش می‌کند یکی دیگر از ویژگی‌های نگران کننده حکومت اسلامی است. این نگرش خطرناک مبنی بر غیرمنطقی و ضد غربی قلمداد کردن جمهوری اسلامی و نیز مقاومت و رجزخوانی شگفت آور جمهوری اسلامی، در اغلب موارد زمینه ساز خط مشی‌های غیر سازنده ایالات متحده و دخالتش در امور داخلی ایران بوده است.

طبق یکی دیگر از استدلال‌ها، بهترین رویکرد در قبال ایران دور زدن کامل حکومت اسلامی و صحبت کردن مستقیم با مردم ایران است. دولت بوش این دیدگاه را به طور کامل اجرا کرد و مدتی خط مشی آشکار تغییر رژیم را در پیش گرفت و برای حمایت از جنبش‌های مخالف و گروه‌های قومی ناراضی ایران منابع مالی و رسانه‌های تبلیغی در نظر گرفت. برنامه‌های فارسی صدای آمریکا (VOA)، رادیو فردا و ایستگاه‌های رادیو تلویزیونی لس آنجلس برای تبلیغ دیدگاه تغییر رژیم به کار گرفته شدند. «در نبرد برای کسب آزادی و رهایی در کنار شما هستیم» به شعار سخنرانی‌های رئیس جمهور بوش در باره ایران تبدیل شد. ایالات متحده قصد داشت تا از شکاف فزاینده بین مردم و حکومت ایران برای درانداختن «انقلاب مخملی» در ایران استفاده کند.

اما مردم ایران به زودی به این فریب پی بردند و متوجه شدند که ایالات متحده می‌خواهد از این خط مشی برای تحقق اهداف خودش استفاده کند و علاقه‌ای به دیدگاه مردم ایران ندارد. جنبش‌های هوادار دموکراسی و حقوق بشر نیز با آن که کوشیدند تا دامن خود را از تصادم بین واشنگتن و تهران دور نگه دارند لطمه خوردند. در چنین پس زمینه‌ای است که برای ایالات متحده، اگر نگوئیم ناممکن، بسیار دشوار شده است تا یک خط مشی منطبق بر منافع مردم ایران در پیش گیرد. مگر آن که در سایستگذاری جدید ایالات متحده اقداماتی گنجانده شود که برای مردم ایران نفع مستقیم داشته باشد، آنها از خط مشی جدید حمایت نخواهند کرد و فشار لازم را به دولت خود برای پذیرش گفت‌وگو و سازشی آبرومندانه وارد نخواهند کرد. خیلی از روشنفکران ایران به مقاصد بازیگران اصلی شورای امنیت سازمان ملل مشکوک هستند چونکه بازی آنها را شبیه «بازی بزرگ» می‌بینند که قدرت‌های جهانی طی ۲۰۰ سال گذشته روی «مسئله ایران» با هم پیش برده‌اند.

«پیشروی بزرگ» به جلو

I. به سوی سازش متقابل

خط مشی ایالات متحده در قبال ایران باید با نگاهی به آینده ایران آغاز شود. ایالات متحده باید دیدگاهی روشن در مورد این که خواستار چه نوع ایرانی در میان مدت و دراز مدت است داشته باشد. به نظر نگارنده ایرانی برای ایالات متحده ارجحیت دارد که رفتار دوستانه داشته باشد و در آن دموکراسی برقرار باشد، ایرانی که برای منافع جهانی یا منطقه‌ای آمریکا و امنیت مردم آن، و برای متحدان آمریکا به ویژه اسرائیل خطری نداشته باشد، و از همه بهتر شریک راهبردی آمریکا هم باشد. این تمایل ایالات متحده در صورتبندی مسائلی در قبال ایران بازتاب دارد: گسترش جنگ افزارهای هسته‌ای، حمایت ایران از تروریسم، مخالفت ایران با صلح خاورمیانه و کوتاهی در اجرای دموکراسی. در حال حاضر روشن است که نگرانی اصلی آمریکا موضوع گسترش سلاح‌های هسته‌ای است، اولیوی که ایران آن را «دستاویزی» تلقی می‌کند و با آن مخالف است.

سوء ظن‌های ایران را که کنار بگذاریم و به فرض صادقانه بودن نگرانی‌ها و اولویت‌های ایالات متحده، در خط مشی جدید اوپاما، ایران باید در چند موضوع کلیدی به سازش ملزم شود. نخست آن که ایران باید به مدت تعیین شده‌ای فعالیت‌های غنی سازی را به تعلیق در آورد و با حفظ حق غنی سازی اورانیوم برای مقاصد غیرنظامی از طریق شفاف سازی آن چه تا کنون انجام داده است با آژانس بین المللی انرژی اتمی همکاری کند. ایران همچنین باید به زودی پروتکل الحاقی آژانس بین المللی انرژی اتمی و بازدیدهای سرزده را بپذیرد و پیشنهاد خود را برای مشارکت بین المللی در تاسیسات غنی سازی به منظور تقویت اعتماد متقابل مطرح کند (طرح کنسرسیوم غنی سازی). آمریکا حاضر نخواهد بود که بگذارد ایران اورنیوم غنی سازی کند در همان حال که امنیت اسرائیل را هم تهدید می‌کند.

دوم آن که ایران باید مخالفت عملی و نه لفظی خود را علیه موجودیت اسرائیل (که یک واقعیت است) و فرایند صلح خاور میانه متوقف کند و از تمام حمایت‌ها از گروه‌های ضداسرائیلی و ضدآمریکایی منطقه بجز موارد بشردوستانه و معنوی دست بردارد. ایران همچنین باید به طور رسمی از راهکار دو دولتی برای مناقشه فلسطین- اسرائیل حمایت کند که کمابیش شبیه طرح پیشنهادی در قطعنامه ی ۲۴۲ سازمان ملل است. ایالات متحده هم نباید اصرار داشته باشد که حزب الله، حماس یا برخی از گروه‌های شیعه ی عراق « تروریست»

هستند. ایران نیز نباید مصر باشد که این گروه‌های سیاسی «زمنندگان آزادیبخش» هستند و باید هرگونه خشونت را که مرتکب می‌شوند محکوم کند. این توافق‌ها باید زمینه‌ای بوجود آورد که اسرائیل متقاعد شود که امنیت آن کاملاً تامین است.

سرانجام آن که ایران باید طبق استانداردهای ارایه شده توسط اتحادیه بین‌المجالس که ایران هم در آن عضویت دارد انتخابات آزاد و بی‌طرفانه برگزار کند. قانون اساسی جمهوری اسلامی انتخابات را آزاد اعلام کرده و به شورای نگهبان اجازه نداده است که کاندیداها را به میل و رای خود رد صلاحیت کند. جمهوری اسلامی همچنین باید براساس ضوابط اعلامیه جهانی حقوق بشر سازمان ملل، که خود نیز از امضا کنندگان آن است، حقوق شهروندان را رعایت و از آن پاسداری کند. با آن که در مورد مسائل نسبی گرایي فرهنگی می‌توان بحث کرد، حکومت اسلامی حق دارد در چارچوب قانون اساسی خود و خواست مردم و رهبران روحانی از اصول و ارزشهای مذهبی همساز با اعلامیه جهانی حقوق بشر پاسداری کند.

ایران باید بداند که تعلیق غنی‌سازی دائمی یا نامحدود نیست و حق آن را دارد که پس از پایان مدت تعیین شده یا پس از توافق با مخالفان غنی‌سازی را از سر بگیرد. پذیرش راهکار دو دولتی برای مناقشه اسرائیل - فلسطین نیز مشکلی پدید نمی‌آورد، زیرا این راهکار موضع رسمی اتحادیه عرب و همچنین سازمان کنفرانس اسلامی است، سازمانی که ایران یکی از اعضای کلیدی و فعال آن است. قطع کمک‌های نظامی به حماس و حزب اله بشرطی قطع می‌شود که دولت آمریکا هم این گروه‌ها را از لیست «ترویست» بردارد. جمهوری اسلامی همچنین باید توجه داشته باشد که درخواست انتخابات آزادتر و بی‌طرفانه تر و حفاظت از حقوق بشر نیز از طریق تحولات داخلی ضروری شده است و اضطراری و اجتناب ناپذیر است.

لیکن برای این که ایران چنین سازش‌هایی را بپذیرد ایالات متحده باید میل به شناخت و پرداختن به نگرانی‌های اصلی ایران داشته باشد. این امر آسانی نیست، زیرا به رویکردی تعاملی نیاز دارد که باید در هنگام تعریف معضلات و نه فقط به هنگام تدوین خط مشی آغاز شود. انجام این تغییر پارادایم، به شکلی که تغییرات بزرگی در مفاهیم و رویه‌ها بیار آورد، در فضای بسیار محافظه کارانه سیاست خارجی ایالات متحده اگر ناممکن نباشد دشوار خواهد بود. اگر دولت اوپاما بخواهد چنین گامهایی بردارد ممکن است به باج دادن به ایران، خیانت کردن به متحدان یا ایجاد تغییرات بنیادی نامقبول در زیرساخت سیاستگذاری بین‌المللی ایالات متحده متهم شود. ممکن است هر دو گروه ستیزه‌گرا و آشتی‌گرا با این تغییرات بشدت مخالفت کنند.

اما ایالات متحده برای این که بتواند از طریق مذاکره ایران را به سازش‌های فوق، بویژه سازش در مورد غنی‌سازی هسته‌ای، بکشاند راهی بهتر از تغییر دادن جسورانه پارادایم خود ندارد. دولت اوپاما با زمینه‌سازی برای این تغییر در سیاستگذاری می‌تواند منتقدان را نرم و از خود دفاع کند. دولت اوپاما باید با قدرت اعلام کند که رویکردهای گذشته به شکست انجامیده‌اند و «فرصتی راهبردی» برای گشودن درها و مذاکرات موفقیت‌آمیز با ایران پدیدار گشته است. دولت جدید باید به تمام ذینفعان یادآوری کند که دستیابی ایران به بمب هسته‌ای توازن قدرت در منطقه را تغییر می‌دهد و حتی به گسترش خطرناک تر جنگ افزارهای هسته‌ای می‌افزاید. دولت جدید باید بر این نکته پافشاری کند که جلوگیری از ساخت بمب هسته‌ای توسط ایران ارزش چنین معامله‌ای را دارد و جنگ گزینه کارآمدی نیست.

دولت اوپاما باید مخالفان و متحدان ایالات متحده را نیز برای معامله با ایران آماده کند. تغییر مفاهیم و رویه‌هایها و نقشه راهی که در کنار این تغییر تهیه می‌شود نباید برای هیچ یک از بازیگران اصلی مذاکرات ایالات متحده و ایران شامل اسرائیل، ایران، کشورهای عربی، ترکیه، پاکستان، اتحادیه اروپا، و همچنین اعضای دائمی شورای امنیت سازمان ملل (مخصوصاً روسیه و چین) غافلگیرکننده باشد. یک شرط کلیدی این است که رویکرد جدید تا وقتی که بطور خصوصی به اطلاع این ذینفعان نرسیده باشد و اجماع نظر آنها حاصل نشده باشد اعلام نشود. این رویکرد تعاملی و یکپارچه منطقه‌ای به ایجاد پشتیبانی برای خط مشی جدید کمک می‌کند. از آنجا که در شورای امنیت سازمان ملل گروه بندی چند جانبه‌ای علیه ایران وجود دارد، ایالات متحده نخست باید رویکرد دوجانبه جدید خود در قبال ایران را به موازات و هماهنگ با اعضای این نهاد اجرا کند.

آماده کردن اسرائیل و ایران مهمترین شرط است. ایالات متحده باید اسرائیل را متقاعد کند که در هر معامله‌ای که با ایران به سرانجام برسد به امنیت ملی و نفوذ راهبردی اسرائیل لطمه‌ای وارد نمی‌آید. این کار به آن سختی که برخی گمان می‌کنند نیست. اسرائیل اعلام کرده است که بمب هسته‌ای ایران «تهدیدی علیه موجودیت» اسرائیل است و بسیاری از رهبران اسرائیل می‌دانند که فقط ایالات متحده در جایگاهی قرار دارد که می‌تواند ایران را از ساختن بمب‌های هسته‌ای بازدارد. اکثر اسرائیلی‌ها بخوبی می‌دانند که هم‌سختی فزاینده ایالات متحده و ایران به ضرر امنیت ملی شان بوده است و مخالفت شان با رابطه ایالات متحده و ایران ممکن است در واشنگتن به عدم توجه به منافع ملی آمریکا تلقی شود. اسحاق رابین نیز وقتی که شروع به تشویق رئیس جمهور بیل کلینتون به ترمیم روابط با ایران را کرد همین دلمشغولی را داشت. ستیزه‌گرهای اسرائیلی نیز چاره‌ای جز پیروی از این رویکرد ندارند زیرا گزینه بهتری در اختیارشان نیست و حتی رئیس جمهور بوش نیز با هواداری آنها از جنگ مخالفت کرد.

دولت اوپاما باید از بلندپایه ترین مقامات ایران نیز پیامی مبنی بر آمادگی برای بهکرد روابط اخذ کند. برای این منظور باید پیش نویس سخنرانی اوپاما به همراه نقشه راه بصورت محرمانه و برای بررسی به ایران ارسال شود. باید منتظر واکنش و پیشنهادهای ایران ماند. ایالات متحده باید اعلام کند که سخنرانی طبق آنچه برای ایران فرستاده شده انجام می‌شود و پس از آن نقشه راه به اجرا درمی‌آید. آیا ایران با این دیدگاه همراهی خواهد کرد یا مخالفت؟ شکی نیست که ستیزه‌گرهای ایرانی مقاومت خواهند کرد اما مقامات بلندپایه حکومت و بسیاری از رهبران اسلامی موافقت خواهند نمود. شعار سنتی جمهوری اسلامی در چند سال اخیر این بوده است که

تنها در صورتی بهکرد روابط با ایالات متحده را خواهد پذیرفت که ایالات متحده «نگرش‌ها» و «خط مشی‌های» خود را تغییر دهد.

در چهارچوب سخنرانی پیشنهادی اواما و نقشه راه حاوی این پیام است که چنین تغییراتی به اجرا در خواهند آمد. در ضمن ایران هم به تمام خواست‌های خود از آمریکا دست می‌یابد که عبارتند از: احترام، به رسمیت شناختن، پذیرفتن تقصیر و کمک‌های مادی عینی. از همه مهمتر آن که حکومت اسلامی جرات مخالفت با طرح پیشنهادی را نخواهد داشت زیرا دیگر از گزینه «نه جنگ نه صلح» برخوردار نیست. بنابر این مخالفت با پیشنهاد ایالات متحده برای بهکرد روابط گزینه‌ای جز تشدید همسئیزی برای ایران بجا نمی‌گذارد، راهی که تهران نمی‌تواند در پیش گیرد و در پیش نخواهد گرفت. مردم ایران بیزار از جنگ، ضد تحریم و خواهان زندگی بهتر هستند و برای پذیرش گزینه صلح یعنی بهکرد روابط با ایالات متحده به حکومت اسلامی فشار چشمگیری وارد خواهند کرد.

تصمیم نهایی در باره این موضوع با آیت الله خامنه‌ای رهبر عالی ایران است. ایشان هم اکنون گفته است که ایالات متحده و ایران نمی‌توانند تا ابد دشمن بمانند و روزی فرا خواهد رسید که روابط شان را ترمیم کنند و آن روز وقتی است که منافع مردم و نظام بتواند تامین شود. با توجه به این سخن رهبر ایران، بعید است که ایران با این طرح، که منفع مذکور را در نظر دارد، مخالفت کند. اما اگر تهران مخالفت هم کند، دولت اواما همچنان می‌تواند از این فرصت استفاده کند و با اعلام این که گزینه «نه جنگ نه صلح» پایان یافته است و ایالات متحده خط مشی جدید را بطور مستقیم و علنی در قبال مردم ایران و جهان در پیش خواهد گرفت به جمهوری اسلامی فشار وارد کند. محبوبیت رئیس جمهور اواما فشار دیگری است که حکومت اسلامی با آن مواجه خواهد شد.

رئیس جمهور اواما با برداشتن این گام‌های آغازین باید به شخصه و طی یک سخنرانی که به دقت زمانبندی شده باشد و بصورت گسترده در مورد آن تبلیغ شود تغییرات خط مشی ایالات متحده را اعلام کند. ترجمه فارسی این سخنرانی باید بطور همزمان از بخش فارسی صدای آمریکا و رادیو فردا پخش شود و همچنین در اختیار رسانه‌های ایران قرارگیرد. این سخنرانی و نقشه راه همراه آن باید چند کارکرد داشته باشد: گزینه «نه جنگ نه صلح» را از میان بردارد، احترام به ایران را احیا کند، نگرانی‌های امنیتی جمهوری اسلامی را برطرف کند، فرض‌های نادرست در مورد قدرت و مقاصد ایران را اصلاح کند، نقش منطقه‌ای ایران را به رسمیت بشناسد و بسته‌ای از مشوق‌های عمده و مورد حمایت ایرانیان ارایه کند.

II. سخنرانی پیام آور و آینده نگر اواما

باید بخاطر داشت که سخنرانی رئیس جمهور باراک اواما فقط معطوف به حکومت ایران نیست بلکه خطاب به مردم ایران هم هست. هرچند خط مشی‌های گذشته ایالات متحده تصویری بسیار اهریمنی از آن ایجاد کرده است، اما اکثر ایرانیان همچنان در منطقه‌ای که بطور کلی در آن نفرت از آمریکا موج می‌زند تصور خوشایندی از آمریکایی‌ها دارند. بنابراین، اگرچه پیش نویس سخنرانی باید لزوماً بطور غیر آشکار به تهران فرستاده شود، در ادامه مسیرو خود، این خط‌مشی جدید باید شفاف باشد. در غیر اینصورت این خط‌مشی نیز چون مخفی کاری‌های گذشته به ابتدال کشیده خواهد شد. بعلاوه، سخنرانی آقای اواما باید متناسب با فراخوان ایشان برای «تغییر» در خط مشی خارجی ایالات متحده بوده و بتواند «مشت‌های گره شده» ایران را باز کند. برای توفیق حتمی، این سخنرانی باید حاوی دیدگاه‌های کلیدی زیر باشد:

۱. در ۳۰ سال گذشته ملت‌های بزرگ ایالات متحده و ایران درگیر روابطی بوده‌اند که برای هر دو طرف مخرب بوده است. واشنگتن مرتباً خط مشی‌های یک جانبه‌ای را بکار گرفته است که جهت تغییر دادن رفتار ایران، مهار کردن قدرت ایران و تغییر دادن حکومت ایران طراحی شده‌اند. تهران نیز با رفتارهایی که منافع و امنیت ملی ایالات متحده را تخریب می‌کند به کشور ما آسیب زده است. زمان آن فرا رسیده است که جای این روابط آسیب رسان را همکاری متوازن کننده منافع ما بگیرد و هر دو کشور به صورت متقابل و با شهامت همسان این تغییرات را به اجرا در آورند.

۲. بعنوان رئیس جمهور ایالات متحده آماده گوی کشور مطبوعم را برای چنین تغییری اعلام میدارم و از آیت الله علی خامنه‌ای رهبر عالی جمهوری اسلامی درخواست می‌کنم برای انجام گفت‌وگویی بدون شرط، مستقیم و همراه با احترام متقابل و از طریق نمایندگان تام‌الاختیارمان به من بپیوندد. مذاکره پیشنهادی برای بهکرد به هنگام روابط بین دو کشور و براساس فرآیند خط مشی دو جانبه و تعاملی، احترام و توافق متقابل، و بکارگیری اصل برنده- برنده طراحی خواهد شد.

۳. رهبر معظم ایران اعلام کرده است بر طبق شریعت اسلام ساختن بمب هسته‌ای مجاز نیست و این سخن بسیار مهم و جدی می‌تواند مبنای اعتماد متقابل ما باشد. می‌خواهم از آیت الله خامنه‌ای درخواست کنم که به دولت ایران فرمان دهد برای اجرای این سخن اقداماتی عملی انجام دهد و اعتماد همسایگانش جلب شود. ما همچنین این واقعیت را می‌دانیم که برنامه غنی سازی هسته‌ای غیر نظامی ایران جزو افتخارات ملی ایران به شمار آمده است و این واقعیت باید در هر طرحی برای حل و فصل این مسئله بطور کامل در نظر گرفته شود.

۴. ایالات متحده به این واقعیت اذعان دارد که ایران باید از حقوق خود در روابط بین المللی بهره مند شود که حق غنی سازی اورانیوم برای مقاصد غیر نظامی طبق مقررات پیمان منع سلاح‌های هسته‌ای و همچنین نقش‌های مهم منطقه‌ای ایران از جمله آنهاست. اما اعمال این بهره مندی از این حقوق و ایفای این نقش‌ها جدا از تعهدات ایران نیست و این در مورد تمام کشورهای صدق می‌کند و ایالات متحده توقع دارد که ایران تمام تعهدات خود را در چارچوب پیمان منع سلاح‌های هسته‌ای رعایت و اجرا کند.

۵. ایالات متحده به این واقعیت توجه دارد که گاهی و بویژه به هنگام تیره شدن روابط، رهبران سخنانی را به زبان می‌آورند که سرچشمه در احساساتشان در آن لحظه خاص دارد. به احتمال زیاد هنگامی که رهبران ایران ایالات متحده را «شیطان بزرگ» نامیدند، خواهان «نابودی اسرائیل» شدند یا «هولوکاست» را «افسانه» قلمداد کردند تحت تأثیر چنین احساساتی بودند. به همین ترتیب وقتی رهبران آمریکا ایران را عضوی از «محور شرارت» دانستند و رهبران اسرائیل ایران را «تهدیدی برای موجودیت» دولت یهود خواندند و یا خواهان «کاهش ایران به هسته فارتسپیش» شدند، تحت تأثیر چنین احساساتی بودند. خواهان آن هستیم که همه ما چنین نامگذاریها و اهریمن انگاریها را متوقف کنیم. تغییر دادن این روایتها نخستین گام مهم به سوی روابط بهتر است.

۶. ایالات متحده بر این واقعیت وقوف دارد که جمهوری اسلامی ایران در حال حاضر ترجیح می‌دهد حالت «نه جنگ نه صلح» را در ارتباط با ایالات متحده حفظ کند، اما به نظر ما این حالت دیگر به نفع کشور ما نیست و امیدواریم ایران نیز به همین نتیجه برسد. بنابراین مصمم به ایجاد تغییر هستیم و وضعیت موجود را حفظ نخواهیم کرد. از آنجا که تشدید همسویی به زیان هر دو طرف است و در نتیجه مقبول ایالات متحده نیست، به‌کرد روابط تنها گزینه باقی مانده است. ایالات متحده آماده است که با تغییر دادن معنا دار رویکرد خود نسبت به جمهوری اسلامی ایران بختی واقعی برای به‌کرد روابط فراهم آورد. امیدواریم تهران نیز به همین دیدگاه برسد.

۷. ایالات متحده طبق تعهدی که در پیمان سال ۱۹۸۱ الجزایر داده است از دخالت در امور داخلی ایران خودداری خواهد کرد. ایالات متحده برای پذیرفتن جمهوری اسلامی آمادگی دارد و به این اصل معتقد است که ایرانیان شایسته زندگی تحت شرایط دموکراتیک هستند، شرایطی که متضمن احترام، آزادی و عدالت است. ایالات متحده همانطور که در مورد سایر کشورها عمل کرده است از انتخابات آزاد و بی طرفانه در ایران حمایت می‌کند و همگام با سازمان ملل و سایر کشورهای صاحب دموکراسی از دولت ایران می‌خواهد که حقوق انسانی مردم ایران را حفاظت کند.

۸. ایالات متحده به تاریخ و فرهنگ ایران و همچنین استقلال و تمامیت ارضی آن احترام می‌گذارد. ایران با توجه به مردم بسیار با استعداد، منابع طبیعی غنی و بازار وسیعی که دارد از یک واحد ژئوپلیتیک و راهبردی صرف فراتر است. ایران بعنوان گهواره تمدن بزرگ پارسی و نیز مکان بالندگی یکی از مذاهب بزرگ جهان یعنی اسلام شیعه جایگاه ویژه‌ای در تاریخ جهان و در میان فرهنگهای بشری دارد.

۹. بسیار مایه تأسف است که تاریخ غنی روابط ایران و آمریکا بخاطر پشتیبانی ایالات متحده از کودتای ناجیای سال ۱۹۵۳ علیه دولت دموکراتیک ایران یا گروگانگیری ۴۴۴ روزه دیپلمات‌های آمریکایی در تهران تابه شده است. باید این گذشته منفی را ببخشیم و فراموش کنیم تا همکاری آینده ما شکل بگیرد. ایالات متحده به راستی به جامعه ایرانی تباران در آمریکا افتخار می‌کند که اکثریت شان پیوندی طبیعی بین دو کشور بزرگ ما برقرار کرده‌اند.

۱۰. ایالات متحده درک می‌کند انتقال پرونده هسته‌ای ایران به شورای امنیت سازمان ملل بخاطر عدم همکاری با آژانس انرژی اتمی نتیجه عکس به بار آورده، زیرا باعث شده است تا ایران در دفاع از آبرو، غرور و حقوق خود موضع سرسختانه‌ای اتخاذ کند. برای بهبود بخشیدن به این وضعیت و گشودن راه همکاری ایران، ایالات متحده تمایل دارد که در شرایط اعتماد ساز خاصی پرونده هسته‌ای ایران به آژانس بین المللی هسته‌ای بازگردانده شود.

۱۱. ایالات متحده به نقش منطقه‌ای مهم و نگرانی‌های راهبردی ایران شامل وضع اسفناک مردم فلسطین و حق آنها برای برخورداری از دولت مستقل توجه دارد. بسیاری از مسائل بین ایالات متحده و ایران ناشی از همین معضلات منطقه‌ای است و بنابراین راهکار منطقه‌ای تعاملی و یکپارچه‌ای باید در پیش گرفت که ایران نیز می‌بایست بعنوان یکی از بازیگران منطقه‌ای همراه با سایر دولت‌های منطقه‌ای و کنشگران غیر دولتی مسئول جهت حل مساله مشارکت داشته باشد. چنین تلاش‌هایی باید مورد توجه دقیق و هدفمند هر دو طرف باشد.

۱۲. ایالات متحده و ایران اغلب در مورد تعریف علت یا اهمیت مسائل مهمی که بر روابط در دسرسازشان تأثیر بسیاری گذاشته است اختلاف نظر دارند. چنین اختلاف‌هایی بطور مرتب به تغییر خط مشی و کنش‌های مخالف انجامیده است. ما آمادگی داریم تا از دیدگاه‌های ایران در مورد مسائلی مثل تروریسم بهره مند شویم و به شکل گری زمینه مشترکی برای درک متقابل نگرانی‌ها و همچنین یافتن نقشه راهی برای حل و فصل آنها بطوری که رضایت متقابل را فراهم آورد کمک کنیم.

۱۳. فرض «ایران قوی مساوی ایران خطرناک» بخشی از برداشت نادرست قدیمی و در حال حاضر یک سوءتفاهم است که باید برطرف شود. ایالات متحده آمادگی دارد که با ایران و سایر دولت‌ها جهت حصول علائق جمعی و منافع متقابل در زمینه به‌روزی اقتصادی همکاری کند. ایران قوی بطور طبیعی نیروی ثبات بخش در منطقه است. ایران بالنده و رو به پیشرفت می‌تواند به خوبی به منطقه و کشورهای سایر مناطق کمک کند.

۱۴. «همسویی فزاینده» کنونی بین ایران و ایالات متحده هم حاصل واقعیت‌ها است و هم افسانه‌ها. تأکید بیهوده بر موضوعات سیاسی تفرقه‌انداز دو کشور را از امکان ایجاد زمینه مشترک و مبتنی بر بسیاری از منافع متحد کننده منطقه‌ای و جهانی محروم کرده است. نابود کردن تروریست‌های القاعده، ایجاد ثبات در افغانستان و عراق، یافتن راهکار عادلانه و بی طرفانه برای اختلافات فلسطینی‌ها و اسرائیلی‌ها، ایجاد خاورمیانه عاری از سلاح‌های هسته‌ای، افزایش ثبات منطقه‌ای و ایجاد شرایط مناسب برای تولید و انتقال ایمن نفت از خلیج فارس از جمله این موارد است.

۱۵. ایالات متحده می‌داند که ایران نگرانی‌های امنیتی و مشروع بسیاری دارد و برای همکاری با جمهوری اسلامی به منظور رفع این چالش‌های امنیتی در حوزه انرژی و امور دفاعی آمادگی دارد. ایالات متحده آمادگی دارد که اعمال زور را از خط مشی خود نسبت به ایران حذف کند. ایالات متحده آمادگی دارد تا به توسعه منابع وسیع نفت و گاز ایران کمک کند و همچنین آمادگی دارد تا به ایران در رفع تهدیدها، مشکلات یا معضلات بالقوه کمک کند. ایالات متحده نقش منطقه‌ای مشروع ایران و حق ایران برای ورود به ائتلاف‌های معطوف به صلح و توسعه را به رسمیت می‌شناسد.

۱۶. دیدگاه‌هایی که در این جا عرضه کردم باید با اقدامات معنی دار و رویه‌های به دقت مشخص شده تکمیل شود. ایران دارای بازاری وسیع، اقتصادی بزرگ، جمعیتی زیاد و منابع راهبردی بسیار مهم است. کمک‌ها و مساعدت‌های فنی ما به ایران هم باید به همان اندازه بزرگ و در راستای نیازها و منافع ایران باشد. خوشحالم که اعلام کنم برای اجرای دیدگاه‌های مطرح شده در این سخنرانی، تقویت اعتماد سازی با ایران و مهیا کردن زمینه برای به‌کرد روابط از نقشه راه جسورانه‌ای پیروی می‌کنیم.

III. نقشه راه جسورانه

پس از این که رئیس جمهور این سخنرانی را انجام داد، بلندپایه ترین مقامات ایران باید طی بیانیه‌ای علنی از رهیافت‌های خط مشی جدید با عنوان قدمی مثبت به جلو استقبال و اعلام کنند که تهران از هیچ کوششی برای به‌کرد روابط با واشنگتن دریغ نخواهد کرد. پس از آن که تهران پذیرش خود را بصورت عمومی اعلام کرد، دولت اوپاما باید برنامه تشویقی خود را براساس سخنرانی اوپاما منتشر کند و به ایران پیشنهاد گفت‌وگوی مستقیم و بدون شرط ارائه دهد. در این نقشه راه باید به این واقعیت توجه شده باشد که دیدگاه‌های بیان شده در سخنرانی اوپاما می‌بایست به طور کامل به اجرا درآید و اقدامات خط مشی باید محرمانه، عینی، معنادار، بی طرفانه و عادلانه باشد.

در نقشه راه باید بر این واقعیت صحت گذاشته شود که دو رهیافت در مورد ایران کارساز نیست: (۱) دیپلماسی فشار که بر تحریم‌ها یا تهدید به اعمال زور تأکید می‌کند، و (۲) رهیافت تدریجی که در آن مسائل تکه تکه می‌شوند، مشوق‌ها ناچیزند، شفافیت وجود ندارد و اقدامات به مذاکرات خسته کننده نیاز دارند. در راهبرد موسوم به «تنبیه و تشویق» به این نکته توجه نشده است که غرور و منزلت همواره در نزد ایرانیان از ارزش بسیاری برخوردار بوده است. جمهوری اسلامی، در زمانه‌ای که تصویری بشدت اهریمنی از کشور ایران به دست داده شده، به این نگرش ملی گرایانه ایرانیان بیشتر دامن زده است.

نقشه راه باید «پیشروی بزرگ» به سوی جلو را محقق کند و با توسل به «تکانه درمانی» در دیوار بی اعتمادی بین دو دولت «شکافی» به اندازه کافی بزرگ ایجاد کند. در «پیشروی بزرگ» به سوی جلو باید بسته‌ای از مشوق‌های راهبردی و مادی چشمگیر گنجانده شود که به خوبی در مورد آن تبلیغ شده باشد. بسته را هیردی پاداش که فراتر از مشوق مادی ساده است باید دارای مشخصات حداقلی زیر باشد: به رفع حس عدم امنیت در زمینه کشور، نظام و انرژی کمک کند، به غرور ایران بعنوان ملتی بزرگ و نقش آن بعنوان قدرتی منطقه‌ای توجه شده باشد، نظام اسلامی بعنوان نظامی مشروع و عقلانی به رسمیت شناخته شده باشد، و به تحولات دموکراتیک کشور کمک شود. این برنامه به محض اجرا باید «جهشی اقتصادی» در ایران ایجاد کند.

بسته تبلیغ شده پاداش باید آنقدر بزرگ باشد که حتی اگر دولت ایران با آن مخالفت کرد مردم آن را بپذیرند. این بسته همچنین باید مخالفان وفادار به نظام را به حمایت علنی از خود ترغیب کند. نکته کلیدی این است که این بسته باید به دولت فشار داخلی وارد کند و آن را ناگزیر به پذیرش پیشنهاد کند. در واقع باید وضعیتی در داخل کشور ایجاد شود که مخالفت حکومت با برنامه کمک غیر ممکن شود. لازم به ذکر است که جمهوری اسلامی دیگر نمی‌تواند برای تداوم گزینه «نه جنگ نه صلح» روی ایالت متحده حساب کند و نپذیرفتن پیشنهاد ایالت متحده به معنای پذیرفتن گزینه تشدید همسختی با ایالات متحده است.

ایالات متحده و متحدانش برای آن که غرور ایران جریحه دار نشود باید حق و نیاز ایران برای غنی سازی اورانیوم را در چارچوب پیمان عدم گسترش سلاح‌های هسته‌ای بپذیرند و همچنین پرونده ایران را از شورای امنیت سازمان ملل به آژانس بین المللی انرژی اتمی بازگردانند. لازمه حداقل امنیت ملی برای ایران آن است که در برابر سلاح‌های هسته‌ای منطقه‌ای و شاید غیر منطقه‌ای مصون باشد و این نیاز را فقط ایالات متحده می‌تواند برآورده کند. ایجاد نظام امنیت منطقه‌ای و جلوگیری از گسترش بیشتر جنگ افزارهای هسته‌ای در منطقه نیز می‌تواند به پاسخگویی به این نیاز کمک کند. در درازمدت بهترین تضمین آن است که خاورمیانه بزرگ به منطقه‌ای عاری از سلاح‌های هسته‌ای تبدیل شود.

لازمه تحقق امنیت انرژی در ایران آن است که تحریم‌های علیه بخش نفت و گاز ایران برداشته شود و مساعدت‌های فنی و پشتیبانی‌های مالی بین المللی به ایران ارائه گردد تا قابلیت‌های ایران نه فقط در زمینه تولید انرژی بلکه در زمینه فن آوریهای تولید انرژی مثل فن آوریهای هسته‌ای و پیل سوختی هیدروژنی گسترش یابد. ایالات متحده باید توجه داشته باشد که این همکاری با ایران محرکی بزرگ برای اقتصاد ایالات متحده نیز هست. برای پیمانکاران اصلی راکتور هسته‌ای، شرکت‌های نفتی و شرکت‌های فن آوری اطلاعات آمریکا فرصت‌های بی سابقه‌ای برای سرمایه گذاری در ایران فراهم می‌شود.

امنیت نظام اسلامی موضوع پیچیده‌ای است، زیرا این نظام هم با تهدید عامل خارجی مواجه است و هم باید قابلیت اصلاح حکومت دینی را داشته تا بتواند در دراز مدت دوام بیاورد. ایالات متحده باید به صورت شفاف و متقاعد کننده‌ای از خط مشی تغییر دادن رژیم ایران دست بردارد و تمام منابع مالی دولتی و اقدامات طراحی شده برای این مقصود را کنار بگذارد. ایالات متحده باید از حمایت گروه‌ها و افرادی که در پی سرنگون سازی رژیم

ایران یا لطمه زدن به تمامیت ارضی آن هستند دست بردارد. رادیو فردا و صدای آمریکا نیز باید برنامه‌های تبلیغاتی خود را متوقف کنند و به سراغ ارائه اخبار و تحلیل‌های بی طرفانه و همچنین تبلیغ مشارکت و توسعه کلی ایران بروند.

نقشه راه همچنین باید به جمهوری اسلامی انگیزه بدهد که به تدریج سیاست‌های داخلی خود را اصلاح کند. این حوزه حساس است و باید به دقت ساماندهی شود که از هرگونه نشانه‌ای از دخالت در امور داخلی ایران جلوگیری شود. بهترین رهیافت برای تحقق این منظور آن است که نهادهای جامعه مدنی و اقتصادی دو کشور به طور آزاد و گسترده با هم تعامل داشته باشند. تجارت، سرمایه‌گذاری و تحولات سیاسی اجتماعی مطمئن‌ترین راه‌ها برای تقویت دموکراسی در آینده ایران است. ایالات متحده همچنین باید از انتخابات آزاد و بی طرفانه در ایران حمایت کند و از درخواست سازمان مللی مبنی بر پاسداری جمهوری اسلامی از حقوق انسانی مردم پشتیبانی کند.

در نقشه راه باید پیشنهادهایی در باب نحوه ارتباط و دفاتر دیپلماتیک نیز گنجانده شده باشد. دیپلمات‌های آمریکایی مجوز تماس با هم‌تایان ایرانی‌شان را ندارند و کارکنان ایران در دفتر مرکزی سازمان ملل در شهر نیویورک نیز اجازه ندارند از دایره‌ای به شعاع ۲۰ مایل خارج شوند. این محدودیت‌ها باید برداشته شوند. ایالات متحده از دیرباز در فکر گسترش بخش حافظ منافع در ایران بوده است که اکنون بطور کامل توسط سوئیس انجام می‌شود. برداشتن گامی عینی در این زمینه با تاخیر همراه بوده است. ایران دارای بخش «حافظ منافع» بزرگی در سفارت پاکستان در واشنگتن است که خدمات روایت و غیره ارائه می‌دهد. ایالات متحده باید هدف مشابهی را در مورد بخش حافظ منافع خود در تهران دنبال کند. دیپلمات‌های آمریکایی و ایرانی نیز باید در بخش حافظ منافع خود حضور داشته باشند.

ایالات متحده آمریکا باید به صورت تعاملی راهبردهای دقیقی برای مذاکرات و رویه‌های مفصلی برای حل و فصل مشکلات خاص طراحی کند. اختلافات ایالات متحده و ایران فقط در چارچوب راهبرد برنده-برنده حل می‌شود. در مسئله انرژی هسته‌ای، ایران و ایالات متحده باید طرح ایجاد کنسرسیوم برای غنی‌سازی اورانیوم در خاک ایران را بپذیرد. در مورد عراق نیز باید برای ایجاد ثبات در این کشور و حفظ استقلال کامل این کشور همکاری کنند. دو کشور در افغانستان نیز می‌توانند برای مهار طالبان و کمک به برگزاری انتخابات آزاد همکاری کنند. در مورد حماس و حزب الله هم طرفین می‌توانند راهی میانه را در پیش گیرند یعنی نه همانند ایالات متحده آنها را «تروریست» بخوانند نه مانند ایران آنها را «رزمندگان آزادیبخش» قلمداد کنند. در این مورد همکاری کامل اسرائیل و این دو گروه ضروری است.

اقدامات بشردوستانه می‌تواند در مراحل آغازین گفت‌وگویی مستقیم بین دو دولت به ایجاد حسن نیت کمک زیادی بکند. فروش قطعات هواپیماهای غیر نظامی به ایران، انجام عملیات امدادی نیروهای دریایی آنها در آب‌های اطراف ایران و همکاری برای کاهش قاچاق مواد مخدر در مرز ایران و افغانستان. اگر آمریکا باقی مانده دارایی‌های مسدود شده ایران را آزاد کند و اجازه دهد تا پرواز هوایی مستقیم بین ایران و ایالات متحده برقرار شود اعتماد سازی چشمگیری بین دو کشور در مراحل آغازین تماس‌های مستقیم شان شکل می‌گیرد. تسهیل صدور روایت دانشجویی و مبادله و مجوز دادن به تماس‌های میان کارآفرینان نیز می‌تواند پیوندی مهم و بادوام بین این دو کشور بزرگ ایجاد کند.

سرانجام این که لازمه مذاکره بین ایالات متحده و ایران آن است که دو کشور نهادهایی ویژه جهت حل و فصل مسائل یا گروه‌هایی به منظور هم‌اندیشی ایجاد کنند که دارای اهمیت و گستره منطقه‌ای / جهانی باشند. سازمان ملل هم باید نهادهای هم‌اندیشی و اجلاس‌های موازی بویژه برای مسائل عراق و افغانستان ایجاد کند. ایالات متحده و ایران همچنین باید افرادی محترم و آگاه را بعنوان نمایندگان ویژه خود معرفی کنند. وظیفه اصلی این افراد افزون بر حل و فصل مشکلات متقابل، ایجاد شبکه بین ذینفعان مختلف و تضمین اجرای خط مشی‌های تصویب شده و رسیدنشان به سمع بلندپایه‌ترین مقامات و نیز عموم است. شفافیت مقاصد و خط مشی‌ها و همچنین متقابل بودن منافع، کلید بازسازی روابط سالم بین ایران و ایالات متحده است.

کلام آخر

در این مقاله دیپلماسی فشار کنونی و پیشنهادی (یعنی خط مشی «تشویق و تنبیه») بعنوان «راهی به ناکجاآباد» به چالش کشیده شده است و با رویکرد اعمال زور به عنوان «راهی به سوی دوزخ» مخالفت شده است. در این رویکردها فرض‌های ناقصی در قبال ایران وجود دارد و به این نکته توجه نشده است که وضعیت موجود «نه جنگ نه صلح» بهترین گزینه نزد جمهوری اسلامی است. دولت اوپاما برای آن که ایران را به بهکرد روابط با ایالات متحده ترغیب کند باید گزینه «نه جنگ نه صلح» را از میان بردارد و «بدیلی صلح‌آمیز» فراروی ایران قرار دهد. خط مشی اوپاما باید متکی به دو پایه باشد: ارائه پارادایمی جدید در قبال ایران مبتنی بر مجموعه فرض‌ها و برداشت‌هایی دقیق تر و همچنین یک نقشه راه جسورانه با محوریت مشوق‌های مادی مقاومت ناپذیر. سخنرانی پیام آور و آینده‌نگر اوپاما می‌تواند «پیشروی بزرگ» به جلو را به حرکت در آورد.

مقامات دولت ایران با این سوءظن مخالفند که ایران در صورت بی‌توجهی به دیدگاه‌هایش به سراغ ساخت بمب اتمی خواهد رفت. ایران با ارجاع به یافته‌های آژانس بین‌المللی انرژی و این سخن رهبر نظام که طبق شریعت اسلام ساختن بمب اتم مجاز نیست می‌گوید برنامه‌های غنی‌سازی غیر نظامی خود را به سوی کاربری نظامی سوق نداده است. اما آژانس بین‌المللی انرژی اتمی نمی‌تواند مشخص کند که ایران دارای مکان‌های هسته‌ای کشف نشده‌ای نیست یا در مسیر خروج از فعالیت‌های غیرنظامی قرار ندارد. ایالات متحده و متحدانش با توجه به سوءظنی که به مقاصد ایران دارند این ارزیابی را قبول دارند. تهران باید غنی‌سازی هسته‌ای را به تعلیق درآورد و پس از اعتمادسازی آن را از سر گیرد.

رویکردهای چندجانبه و دوجانبه‌ای که تاکنون برای رفع بن بست اعمال شده کارساز نبوده‌اند. به نظر برخی رویکردی که نگارنده پیشنهاد کرده خیلی بلند پروازانه یا غیر واقع‌گرایانه است. به نظر بعضی دیگر نیز این رویکرد آغازی است برای برخی تفکرات مثبت بمنظور پایان دادن به ۳۰ سال همسستی‌زی. گروه‌های تند روی مخالف جمهوری اسلامی «پیشروی بزرگ» به سوی جلو را اقدامی برای حمایت از رژیم تلقی خواهند کرد، حالیکه طرفداران متعصب رژیم به این نقشه شک داشته و آن را ترفندی برای به خطر انداختن نظام تلقی خواهند کرد. مشکل این گروهها در هواداریشان از تشدید همسستی‌زی یا حفظ وضعیت موجود است.

این درست است که دیدگاه ارائه شده در این نوشتار بلند پروازانه است و به اصلاحات ظریف بیشتری نیاز دارد. اما با آنهایی که به حسن نیت من سوءظن دارند مخالفم. استدلالها را باید براساس کیفیت شان رد کرد یا پذیرفت. به نظر نگارنده دیدگاه «پیشروی بزرگ» به جلو در صورتی که درست اجرا شود بیشترین اقبال را دارد و راه دیگری به غیر از بهکرد روابط برای ایران باقی نمی‌گذارد. این رویکرد امنیت مورد جستجوی نظام اسلامی را در اختیارش می‌گذارد، حقوق و منافع مردم ایران را در نظر می‌گیرد، به احتمال ساخت بمب اتمی توسط ایران بطور مستقیم می‌پردازد، اعتباری را که ایران سزاوار آن است فراهم می‌آورد، امنیت اسرائیل و چشم انداز تحقق دولت فلسطین را تقویت می‌کند، و درهای ایران را به روی تجارت و سرمایه گذاری آمریکا که به نفع اقتصاد دو کشور است می‌گشاید.

ایران و ایالات متحده باید به رویکر پیشنهادی مجال توفیق دهند. آنها باید اطمینان، اعتماد و شفافیت کامل را رعایت کنند و از هرگونه رفتار فریبکارانه یا بازی دادن پرهیز کنند؛ وگرنه آشتی می‌تواند به همسستی‌زی ویرانگری منجر شود. برای ایران هیچ چیز خطرناکتر از مایوس شدن اوپامائی نیست که «جهانی» شده و گوش جهانیان را دارد. اگر ایران با این معامله باصطلاح «نان و آبدار» مخالفت کند امکان دارد چنین حالتی رخ دهد. ایالات متحده هم باید بداند هیچ رویکردی بهتر از رویکرد ارائه شده در اینجا نیست. طبق این رویکرد، ایران در ازای دست برداشتن از ساخت بمب در آینده به روابط بهتری با ایالات متحده دست می‌یابد. درست است که ایالات متحده هم باید بهایی بپردازد اما این بها کمتر از هیزینه‌ای است که در صورت حفظ وضعیت موجود یا جنگیدن با ایران می‌بایست متحمل شود. رئیس جمهور باراک اوپاما فراخوان ایجاد «تغییر» داده است و زمان آن فرارسیده است که ایالات متحده سمت و سوی خط مشی خود در قبال ایران را تغییر دهد.